

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228574

UNIVERSAL
LIBRARY

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. ۹۱۵۵۳

Accession No.

Author واثقہ کائنات

Title فرہنگستانِ ایران

This book should be returned on or before the date last marked below.

توانا بود هر که دانا بود

فرهنگستان ایران

واژه‌های نو

که

تا پایان سال

۱۳۱۹

در فرهنگستان ایران پذیرفته شده است

—۷—

از انتشارات دبیرخانه فرهنگستان

چاپخانه «تابان» تهران

یاد آوری

همه واژه‌هایی که از خرداد ۱۳۱۴ تا پایان اسفند ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده و بتصویب پیشگاه مبارک هم‌یون شاهنشاهی رسیده است در این دفتر گرد آمده است .

دبیرخانه فرهنگستان برابری آنها را باصورت جلسه‌ها و ابلاغیه‌های دفتر مخصوص شاهنشاهی و بخش نامه‌های دفتر نخست وزیری

گواهی میدهد .

دبیرخانه فرهنگستان

فهرست

- ۱- واژه های نو بترتیب جدید از صفحه ۱ تا ۸۹
- ۲- ترکیبات عربی از صفحه ۹۱ تا ۹۸
- ۳- فهرست واژه های نو بترتیب قدیم از صفحه ۹۹ تا ۱۳۰

واژه‌های نو

تا پایان اسفند ۱۳۱۹

در این دفتر علامتهای اختصاری ذیل

بکار برده شده است

- ب = اصطلاح بانك
- پ = اصطلاح پزشکی
- ج = اصطلاح جانور شناسی
- ح = اصطلاح حساب
- د = اصطلاح دادگستری (قضائی)
- ز = اصطلاح زمین شناسی
- ش = اصطلاح شهرداری
- ط = اصطلاح طبیعی
- ف = اصطلاح فیزیکی
- س = اصطلاح گیاه شناسی
- ه = هندسه

پیوستگان فرهنگستان

- جناب آقای اسمعیل مرآت وزیر فرهنگ
رئیس فرهنگستان ایران - کارمند
فرهنگستان مصر
- جناب آقای حسن اسفندیاری
جناب آقای محمدعلی فروغی
رئیس کمیسیون راهنمایی
- جناب آقای دکتر احمد متین دفتری
جناب آقای علی اصغر حکمت
رئیس کمیسیون فرهنگی و کارمند
کمیسیون راهنمایی
- جناب آقای حسین سمیعی
جناب آقای دکتر امیر اعلم
کارمند فرهنگستان مصر
نایب رئیس فرهنگستان - رئیس
کمیسیون پزشکی
- جناب آقای دکتر ولی الله نصر
جناب آقای غلامحسین رهنما
رئیس کمیسیون قضائی
- جناب آقای احمد اشتری
جناب آقای مصطفی عدل
رئیس کمیسیون علمی و کارمند
کمیسیون راهنمایی
- جناب آقای احمد اشتری
جناب آقای مصطفی عدل
کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری
رئیس کمیسیون اصطلاحات اداری
- تیمسار سرلشکر احمد نججوان
آقای دکتر عیسی صدیق
نایب رئیس فرهنگستان و مخبر
کمیسیون اصطلاحات اداری و
کارمند کمیسیون راهنمایی
- آقای محمد قزوینی
آقای بدیع الزمان فروزانفر
کارمند کمیسیون دستور
منشی فرهنگستان مخبر کمیسیون
فرهنگ و کارمند کمیسیون دستور

مخبر و منشی کمیسیون جغرافیائی
و منشی کمیسیون علمی
رئیس کمیسیون جغرافیائی و
اصطلاحات فرهنگی کارمند کمیسیون
فرهنگ

رئیس کمیسیون دستور زبان فارسی
منشی کمیسیون اصلاحات اداری و
منشی کمیسیون راهنمایی
مخبر کمیسیون علمی
منشی کمیسیون قضائی
منشی کمیسیون پزشکی -- کارمند
فرهنگستان مصر

منشی فرهنگستان - کارمند کمیسیون
اصطلاحات اداری -- کارمند
فرهنگستان مصر

کارمند کمیسیون دستور و کارمند
کمیسیون فرهنگ

کارمند کمیسیون جغرافیائی
کارمند کمیسیون فرهنگ
مخبر کمیسیون قضائی

منشی کمیسیون دستور زبان و کارمند
کمیسیون فرهنگ

مخبر کمیسیون راهنمایی و مخبر
کمیسیون دستور زبان فارسی
کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری

آقای حسین گل گلاب

آقای دکتر صادق رضا زاده شفق

آقای عبدالعظیم قریب

سرکار سرهنگ غلامحسین مقتدر

آقای دکتر محمود حسابی

آقای دکتر علی اکبر سیاسی

آقای دکتر قاسم غنی

آقای رشید یاسمی

آقای محمد تقی بهار

آقای عباس اقبال آشتیانی

آقای سعید نفیسی

آقای جمال الدین اخوی

آقای پورداد

آقای حسنعلی مستشار

آقای محمد حجازی

کمیسیونهای فرهنگستان

۱- کمیسیون اصطلاحات اداری

تیمسار سر لشکر احمد نخجوان (رئیس) - آقای دکتر صدیق (مخبر)
 سرکار سرهنگ غلامحسین مقتدر (منشی) - جناب آقای احمد اشتری - آقای
 رشید یاسمی - آقای محمد حجازی - سرکار سرهنگ قهرمانی - آقای بهروز.

۲- کمیسیون اصطلاحات دادگستری (قضائی)

جناب آقای دکتر ولی الله نصر (رئیس) - آقای دکتر علی اکبر سیاسی
 (منشی) - آقای جمال الدین اخوی (مخبر) - جناب آقای دکتر احمد متین دفتری
 آقای دکتر شایگان - آقای آموزگار - آقای علی پاشا صالح - جناب آقای
 مصطفی عدل .

۳- کمیسیون اصطلاحات علمی

جناب آقای غلامحسین رهنما (رئیس) - آقای دکتر حسابی (مخبر) آقای
 حسین گل گلاب (منشی) - آقای دکتر خبیری - آقای دکتر پارسا - آقای
 دکتر آل بویه - آقای ابوالقاسم نراقی - آقای دکتر جناب - آقای دکتر عبدالله
 شیبانی - آقای شیخ نیا - آقای دکتر فرشاد - آقای دکتر سحابی - آقای دکتر
 جودت - آقای تقی فاطمی - آقای دکتر روشن زائر - آقای مهندس عبدالله ریاضی
 آقای دکتر افضل بور - آقای مرتضی قاسمی - آقای دکتر ابوالقاسم غفاری -
 آقای جمال افشار - آقای دکتر ریاضی - آقای دکتر هشترودی

۴ - کمیسیون دستور زبان فارسی

آقای عبدالعظیم قریب (رئیس) - آقای حسنعلی مستشار (مخبر) آقای پور داود (منشی) آقای بدیع الزمان فروزانفر - آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای محمد قزوینی - آقای محمد تقی بهار - آقای همایون فرخ - آقای همائی - آقای مهدی بیانی - سرکار سراون لوائی .

۵ - کمیسیون فرهنگ

جناب آقای محمدعلی فروغی (رئیس) - آقای بدیع الزمان فروزانفر (مخبر) - آقای سعید نفیسی (منشی) - آقای دکتر رضا زاده شفق - آقای امیر خیزی - آقای بهمن یار - آقای محمد تقی بهار - آقای پور داود .

۶ - کمیسیون راهنمایی

جناب آقای حسن اسفندیاری (رئیس) سرکار سرهنک مقتدر (منشی) آقای حسنعلی مستشار (مخبر) جناب آقای محمد علی فروغی - جناب آقای رهنما - آقای دکتر صدیق - آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای روح الله خالقی آقای پرویز خانلری .

۷ - کمیسیون جغرافیائی و اصطلاحات فرهنگی

آقای دکتر رضا زاده شفق (رئیس) - آقای حسین گل کلاب (مخبر و منشی) آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای بهمنش - آقای دکتر خان بابا بیانی - آقای دکتر مستوفی - آقای دکتر هوشیار - آقای دکتر یحیی مهدوی - آقای دکتر علی جلالی آقای دکتر صدیقی - آقای قمشه ای - آقای پرویز خانلری .

۸ - کمیسیون پزشکی

جناب آقای دکتر امیراعلم (رئیس) - آقای دکتر غنی (منشی) آقای
دکتر محمد حسین ادیب - آقای دکتر محمود نجم آبادی - آقای دکتر شهراد
آقای دکتر حبیبی - آقای دکتر کاسمی - آقای دکتر نعمۃ اللہی

کارمندان وابسته فرهنگستان

آقای سید محمدعلی جمال زاده

پرفسور کریستن سن (دانمارکی)

استاد هانری ماسه (فرانسوی)

آقای دکتر فخر ادهم (فخرالاطباء)

جناب آقای محمد حسین هیکل وزیر فرهنگ مصر

جناب آقای محمد رفعت پاشا رئیس فرهنگستان مصر

آقای دکتر منصور بیک فهمی کارمند فرهنگستان و رئیس کتابخانه مصر

آقای علی بیک الجارم کارمند فرهنگستان مصر

آقای پرفسور رییکا (چکوسلواکی)

الف

آئین = تشریفات - اتیکت - سرمونی Etiquette-Cérémonie

آئین دادرسی = اصول محاکمات (د)

آئین نامه = نظام نامه

آبادان = شهر و جزیره ایست در دهانه کارون - عبادان

آبادکوشک = (آب ادک و شک) حسن آباد فاشق در بخش سقز کردستان

آب باز = غواص

آب بها = حق الشرب (ش)

آبخیز = زمین یا جائیکه از آن آب بیرون میآید . Aquifère

آبدان = مثانه (پ) Vessie

آبدانک = مثانه کوچک (پ) Vésicule

آبدزدک = (آب دزدک) سرنگ (پ) Seringue

آبراهه = گذرگاه سیل (ز) Canal d'écoulement d' un torrent

آبرفت = ته نشست آب رودخانه (ز) Alluvion

آبریز = سرازیریهائی که آب آنها برود میرسد (ز) Versant

آبفشان = سوراخهائی که آب گرم از آنها رانده میشود (ز) Geysir

آبکش = لوله هائی که شیرۀ پرورده گیاهی را بقسمت های مختلف میرساند - لیبر

Lider (ک)

آبگونه = مایع (ف) Liquide

آبگیر = تمام بهنه ای که آب آن برودی میریزد (ز) Bassin de réception

آبگین = مائی (پ) Aqueux

آبیار = میراب (ش)

آتش زنه = سنگ چخماق (ز) Silex

آتش نشان = مأمور اطفائیه (ش)

آتش نشانی = اطفائیه (ش)

آخال - فضولات (پ) Déchet

آذرخش = صاعقه Foudre

آذر سنج = (آذَر رُ سَن جُ) میزان النار (ف) Pyromètre

آذرین = مربوط به آتش (ز) Igné

آرام ده = مُسکِن (پ) Calmant

آرامش = سکون (ف) Repos

آرواره = فک (پ) Mâchoire

آرواره زبرین = فک اعلیٰ Mâchoire supérieure

آرواره زیرین = فک اسفل Mâchoire inférieure

آزمایش = تجربه (ف) Expérience

آزماینده = تجربه کننده (ف) Expérimentateur

آزموده = مجرب (ف) Expérimenté

آسایشگاه = ساناتوریم Sanatorium

آسمانه = ارتفاع معینی که برای ابر معین میشود Plafond

آسه = محور (ف) Axe

آشام = جذب مایع (ف) Absorption

آشفتگی = انقلاب هوا (ه) Turbulent

آشفتنه = منقلب (ه) Trouble

آشکار ساختن = دتکت (ف) Détecter

آشکار ساز = دتکتور (ف) Détecteur

آشکار سازی = دتکسیون (ف) Détection

آشکوب = هر طبقه از ساختمان - هر طبقه از زمین

آشوبی = انقلابی (ه)

آغاز = ابتدا (ف)

آغازگر = استارتر - کسی که در اسب دوانی فرمان دودن میدهد Starter

- آغازیان = موجوداتی که يك ياخته داشته باشند (ط) Protistes
- آغشتمن = آلودن جسمی بمایع (ف) Imprégner
- آگاهی = تأمینات ، مأمور تأمینات را کارآگاه میگویند
- آگهی = اعلان - اعلامیه
- آگنه = گره های کوچک در ساقه یا ریشه گیاه (ک) Bourrelet
- آلا = ایلو در بخش سقر کردستان
- آلگون = الگو - در بخش سقر کردستان
- آلودگی = Souillure
- آلودن = Souiller
- آلوده = Souillé
- آمار = احصائیه Statistique
- آمار شناس = متخصص احصائیه
- آمارگر = مأمور احصائیه
- آمپرسنج = آمپر متر برای تعیین شدت جریان (ف) Ampermètre
- آموزش و پرورش = تعلیم و تربیت .
- آموزشگاه = مدرسه
- آمیزه = اختلاط و امتزاج (ح) Mélange
- آواری = سنگهاییکه ازخرد شدن سنگهای دیگر ساخته میشود Détritique
- آورتا = ام الشرائین (ب) Aorte
- آوند = وعاء (ک پ) Vaisseau
- آوندی = وعائی (ک پ) Vasculaire
- آویزه = ضمیمه اعور- آپاندیس (پ) Appendice
- آویزه بند = بندیکه رویان دانه را بجفت متصل میسازد (ک) Suspenseur
- آهیانه = عظم قحف Poriétal
- آهکی - کلسی (ز)
- آیرین = ایستگاه شماره ۳ راه آهن جنوب - قاسم آباد
- ابرآلودگی = مقدار ابر موجود در هوای محل Nébulosité

ابردژ = (آب رَدِژ) ایستگاه شماره ۲۶ راه آهن شمال - قلعه بلند
 اتلس = استخوان اطلس (پ)
 اراده = (ارآده) قسمت زیرین هوا ییما که چرخها بآن پیوسته است

Train d'atterissage

اراک = ایستگاه شماره ۱۹ راه آهن جنوب - سلطان آبادعراق
 ارز = اسعار (ب) Devises

ارزش = اعتبار سند - پولیکه در سند نوشته شده (ب) Valeur

ارزنده = دارای ارزش (ب) Valable

ارزیاب = مقوم (ب)

ارزیابی = تقویم - یعنی قیمت کردن اشیاء - بجای تقویم یعنی سالنامه نباید بکاربرد

ارزیافت = نتیجه ارزیابی

ارسباران = (آرَس ب ا ر ا ن) قراجه داغ - در شمال آذربایجان

ارش = (آرَش) ساعد

اژدر = تریل - برای شکستن و غرق کشتی های دشمن Torpille

اژدرافکن = کشتی بخاری کوچک و دراز برای افکندن اژدر Torpilleur

اژدر انداز = دستگاهی که در اژدر افکنها برای انداختن اژدر است

Lance-torpille

آسپریس = میدان اسبدوانی وچوگان بازی و نمایش و رژه

آستان = (آس ت ا ن) هریک از ده ناحیه بزرگ کشور ایران

آستاندار = (آس ت ا ن د ا ر) کسی که کارهای استان را انجام میدهد

استخوان = عظم Os

» پرویزنی = (ا س ت خ و ا ن پ ر و ی ز ن ی) عظم مصفات (ب)

Os éthmoïde

» پس سر = قعدوه Os occipital

» پیشانی = جبهه ای Os frontal

» تاسی = عظم طاسی Os cuboïde

» تهیگاه = عظام الورك Os iliaque

- Os vomer = قصبه الاف = **استخوان تیغه ای**
- Os crochu = عظم قلابی = **چنگکی**
- Sacrum = عظم عجز = **خاجی**
- Os coceyx = عصص = **دنبالچه**
- Fémur = عظم فخذ = **ران**
- Omoplate = عظم الكتف = **شانه**
- Sphénoïde = عظم خفاشی = **شب پره ای**
- Pubis = عظم عانه = **شرمگاه**
- Os palatin = عظم حنکی = **کامی**
- Métatarse = **کف پا**
- Métacarpe = رسغ = **کف دست**
- Semi-lunaire = عظم هلالی = **کمانی**
- Os malaire = عظم وجنه = **گونه ای**
- Os temporal = عظم صدغی = **گبیج گاه**
- Os hyoïde = **لامی**
- Os cunóiforme = **میخی**
- Os unguis = عظم ظفری = **ناخن**
- Os pisiforme = عظم غده ای = **نخودی**
- Os scaphoïde = عظم زورقی = **ناوی**
- استوار کردن = ابرام - تأیید - تنفیذ (د)
- استوار نامه = اعتبار نامه سیاسی
- افروزش = اشتعال (ف)
- افزارمند = کسیکه بتوسط اقرار کار میکند
- افزایش = جمع (ح)
- افکنه = (آف گ ر ن °) ته نشست سبیل در دهانه آب راهه (ز)
- انباره = (آن ب ا ر °) اکومولاتور
- انگیزه = محرك بالفعل

اندازه = مقدار (ح) Mesure

اندام = عضو بدن - در عضو ادارات بکار نرود

اندرونه = احشاء Viscères

اندرونه شناسی = معرفت الاحشاء Splanchnologie

اندوخته = بولبت که در بانگها برای احتیاط ذخیره میشود Réserve

اندیشه = فکر (ر) Pensée

اندیمشگ = (ان دی مُش گ) صالح آباد - ایستگاه شماره ۴۱ راه آهن جنوب

انگشت نگاری = داکتیلوسکپی - وسیله شناختن اشخاص از روی خط های سر

انگشت Dactyloscopie

انگل = (ان گ ل) طفیلی (پ) Parasite

انگل شناس = طفیلی شناس Parasitologiste

انگل شناسی = طفیلی شناسی Parasitologie

انگلی = طفیلی شدن Parasitisme

ایزده = (ای ذه) مال امیر - دربختیاری

ایستگاه فوزیه = ایستگاه سفید چشمه

ایشه = (ای ش ه) ایچی - یکی از بخش های سقز کردستان

ب

Guichet = اجبه = (ب ا ج °) دریچه و روزنه - کیشه

Vent turbulent = باد آشوبناک

Amygdale = بادامک = (ب ا د ا م ک) لوزه

Vent laminaire = باد تیغه‌وار

Anémomètre = بادسنج = (ب ا د س ن ° ج) میزان الریاح

Girouette = بادنما = (ب ا د ن م ا)

Productif = بارآور = صفت سرمایه‌ایکه بار میدهد

بارخیز = شاخه‌ای از رستی که ممکن است بر روی آنها میوه پیدا شود

Fertile

Fructification = باردهی = (ب ا ر د ° ی) میوه آوردن درخت (ک)

بارکشی = نقلیه

بارکشی تند = نقلیه سریع السیر

بارکشی کند = نقلیه بطئی السیر

بارنامه کشتی = سندی که بواسطه آن بارهای فرستاده شده بتوسط کشتی معلوم

Connaissance میشود

بازبین = کتترلر - رسیدگی کننده به بلیط‌های تماشاخانه‌ها و مانند آن - میز

Contrôleur

بازپرس = (ب ا ز پ ° ر س °) مستنطق (د)

بازپرسی = استنطاق

Réflexe = بازتاب = انعکاس در اعصاب

Réflexion = بازتابش = (ب ا ز ت ا ب ° ش °) انعکاس در فیزیک

بازجو = محقق

بازجویی = تحقیق - تفتیش کتبی

بازداشت = توقیف (د)

بازداشتگاه = توقیف گاه (د)

بازداشته = توقیف شده (د)

بازدانگان = عریان البذور (ک) Gymnospermes

بازدم = زفیر (ب از د م) Expiration

بازده = (ب از د ه) ضریب ارتفاع Rendement

بازدید = ممیزی - رسیدگی بحساب - کنترل Contrôle

بازرس = (ب از ر س) مفتش Inspecteur

بازرسی = تفتیش

بازرگانی = تجارت

بازکردن = (ب از ک ر د) افتتاح حساب Ouverture des comptes

بازگرداندن = برگشت دادن اضافه پرداختی از بابت سرمایه Ristourner

بازگشت = عمل برگرداندن Ristourne

بازگیری = مصادره - نگاه داری موقتی اموال بتوسط دولت برای مصلحت همگانی

Réquisition

بازمان = مقدار ثابتی که برجای میماند (ف) Remanant

بازنشستگی = (ب از ن ش س ی گ ی) تقاعد پس از پایان خدمت اداری

بازنشسته = متقاعد - در خدمت اداری نه در جاهای دیگر

بازه = فاصله میان دو بال پرنده یا هواپیما

باستان شناس = عالم باآثار عتیق Archéologue

باستان شناسی = عالم باآثار عتیق Archéologie

باشگاه = کلوب Club

باشه = (ب ا ش ه) باشماق دربخش سقر وگردستان

باغ یک = قاضی آباد - ایستگاه شماره ۱۴ راه آهن جنوب

بافت = نسج (پ) Tissu

- بافت برداری** = امتحان نسج زنده (پ) Biopsie
- بافت شناس** = نسج شناس Histologiste
- بافت شناسی** = بافت شناسی Histologie
- بالا** = ارتفاع (ح) Hauteur
- بالارو** = آسانسور - برای بالا رفتن بآشکوبهای ساختمان Ascenseur
- بالارو** = صاعد Ascendant
- بالدستان** = Chéiroptères
- بالینی** = سریری (پ) Clinique
- بام دژ** = قلعه سحر - ایستگاه شماره ۴۸ راه آهن جنوب
- بانک** = بنگاه صرافى و معاملات نقدى Banque
- بانک دار** = کسی که بکارهای بانکی میردازد
- بانگی** = بانگلو - دربخش سقر کردستان
- بایسته** = لازم Nécessaire
- بایمان** = ضباط - آرشی ویست Archiviste
- بایمانی** = ضباطی - ضبط - ارشیو
- بجول** = استخوان کعب
- بچه زا** = جانورانی که بچه میزایند Vivipare
- بخش - ۱** = تقسیم در حساب Division
- ۲** = مجموعه کشتی هائیکه بفرماندهی یک نفر است - اسکادر Escadre
- ۳** = هریک از قسمتهای کوچکتر شهرستان
- ۴** = هریک از قسمتهای شهر - ناحیه
- بخش پذیر** = قابل قسمت (ح)
- بخش پذیری** = قابلیت قسمت (ح)
- بخش دار** = اداره کننده بخش شهرستان
- بخش کردن** = تقسیم کردن در حساب
- بخش ناپذیر** = غیر قابل قسمت در حساب
- بخشنامه** = متحد المال = نامه ای که برای آگاهی چند نفر فرستاده میشود

بخشودگی = معافیت در موقع تقصیر یا جریمه نقدی یا پرداخت حق و عوارض

Exemption

بخشوده = معاف از پرداخت حق و عوارض

بخشی = مقسوم (ح)

بخشیاب = مقسوم علیه (ح)

بدفتر بردن = ثبت خرید و فروش در دفترهای بازرگانی Passation

بدهکار = مدیون Débiteur

بدهی = دین - قسمتی از سرمایه که در برابر دارائی است Passif

برابر = ۱- مساوی در حساب Egal

۲- دو چیز هم ارزش (ب) Pair

برابری = تساوی - هم ارزی دو چیز Egalité

برات = حواله (ب) Traite

برات کش = مجبل Tireur

برات گیر = مجال علیه (ب) Tiré

بر آورد = تعیین قیمت چیز - تقویم Evaluation

بر آورد کردن = تقویم کردن چیز (ب) Evaluer

براه انداختن = بکار انداختن سرمایه در کار بازرگانی Mobiliser

بر آیند = نتیجه (ف) Résultante

بر چسب = (ب ر ج س ب) - ایتکت - نشانه ای که بچیزهای ساخته شده میچسبانند

Etiquette

بر چه = قسمتهای کوچک مادگی گل که میوه را میسازند (ک) Carpelle

بر چیدگی = انحلال Dissolution

بر خورد = تقاطع (ه) Rencontre

برخه = (ب ر خ ه) کسر (ح) Fraction

برخه دوری = کسرمتناوب Fr.périodique

برخه شمار = صورت کسر Numérateur

برخه نام = مخرج کسر (ح) Dénominateur

بردار = (بُرْدَار) خط حامل در فیزیک و مکانیک Vecteur
برداشت = برداشتن قسمتی از چیزی یا سرمایه ای بیش از آنکه هنگام آن باشد (ب)

Prélèvement

بررسی = مطالعه - اقتراح Révision

بوز = (بُرُوز) ارتفاع نقطه از سطح Côte (ه)

بوزن - (بَرُوزَن) محلات شهر

برش = (بُرُوش) ۱- مقطع Coupe

۲- قسمتی از یک سهم تجارתי (ب) Coupon

برشته = تشویه شده (ف) Grillé

برگ = ورق

برگ بالان = حشراتیکه بالهای آنها مانند برگ است Névroptères

برگ چه = برگ کوچک (گ) Foliole

برگردان ۱ = کاغذ کربن

۲ = ویرمان یعنی برداشتن بولی از حسابی و گذاشتن در حساب دیگر -

انتقال بانگی Virement

برگزیدن = انتخاب کردن

برگشت = رجوع - مراجعه (د)

برگشت پذیر = چیزی که ممکن است برگشت کند Révocable

برگه = (بَرُگه) ۱- برگ کوچکی که در پای ساقه گل است Bractée

۲- فیش یعنی پارچه کاغذ یا مانند آن که در آن نام چیزهای مرتب کردنی را

مینویسند Fiche

برگه دان = جای قرار دادن برگه ها Fichier

برنامه = (بَرُنام) نوشته یادستور چاپ شده برای روش و آئین جشن یا انجمن

یا بنگاه - پرگرام Programme

برون شامه دل = غشاء القلب Péricarde

برون مرزی = (مصونیت) خارج المملکتی

برهیختن = استخراج مواد مختلف از زمین

بزرگ سیاهرگ زبرین = ورید اجوف اعلی Veine cave supérieure

- بزرگ سیاهرگ زیرین** = Veine cave inférieure ورید اجوف اسفل
بزه = (ب ز ء) جرم (د)
بزه کار = مجرم (د)
بژ = (ب ژ ء) شبنمی که یخ بسته باشد Verglas
بسامد = (ب س ا م د) حرکت رفت و آمد متوالی - فرکانس (ف) Fréquence
بساوانی = لامسه (ب) Toucher
بساویدن = بسودن - لمس کردن Toucher
بستانکار = داین Créditeur
بستگی = رابطه (ح) Relation
بستو = (ب س ت و) اندامی است بشکل کوزه کوچک در رستنی های بی گل که قسمتهای
 نر و ماده در آن قرار میگیرند Conceptacle
بسته = آکلی Colis
بس شماری = عمل ضرب (ح)
بس شهرده = مضروب (ح)
بس شمر = (ب س ش م ر) مضروب فیه (ح)
بسنده = (ب س ن د ء) کافی Suffisant
بسبیج = آماده شدن برای کار - میلیزاسیون یعنی آماده ساختن نیروی نظامی و تمام
 ساز و برگ سفر و جنگ - تجهیزات Mobilisation
بسبیجی = قابل تجهیزات Mobilisable
بلور شده = متبلور (ز) Cristallisé
بلورشناسی = Crystallographie
بلور لایه = احجار متبلور مطبق (ز) Cristalloyphyllien
بمباران = پرتاب نمودن بمب از بالا بر روی زمین Bombardement
بن = (ب ن ء) قسمتی از چراغ برق که بسریج وصل میشود Culot
بناور = (ب ن ا و ر) امچه لی در شهرستان گرگان
بن بست = (ب ن ب س ت ء) کوچه هائیکه راه در رو ندارد
بن چاک = (ب ن چ ک ء) اصل سند (د)
بند - ۱ = (ب ن د ء) متصل بطور کلی

۲ = مفصل انگشت

بند پائیان = جانورانی که پاهای آنها دارای مفصل است Arthropodes

بند چه = مفصل کوچک انگشت

بند شناسی = معرفت المفاصل (پ) Arthrologie

بندرگز = بندر جز

بندك = (بَ نَ دَ كَ) بند کوچک انگشت

بُنگاه = مؤسسه

بن لاد = (بُ نَ لَ ا دَ) (ز) Assise

بنیادی = اصلی Fondamental

بوزك = (بَ وَ زَ كَ) Levure

بویائی = شامه (ب) Odorat

بویائی سنج = میزان الشم Olfactomètre

بها = قیمت - باهء که در عربی بمعنی روشنائی است اشتباه نشود Prix

بهداشت = حفظ الصحه Hygiène

بهداری = صحه

بهر = (بَ هَ رَ) خارج قسمت (ح)

بهرام = طالب آباد - ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن شمال

بهره = ربح (ح) Intèrèt

بهره کاری = مراحه (ح)

بهبهر = اشرف - ایستگاه شماره ۶ راه آهن شمال

بهل = (بَ هَ لَ) پس از رسیدگی بحساب اگر دو نفر طلب یا وامی نداشته باشند

بهل میشوند یعنی حساب آنها مفروق میگردد (ب)

بهنجار = (بَ هَ نَ جَ ا رَ) بطریق و روش معین Normal

بیابان = صحرائی که در آن هیچ نروید Désert

بی آزار = بی ضرر Inoffensif

بی برگشت = غیر قابل فسخ (ب) Crédit irrévocable

بی پایه = کل یا برگی که دم ندارد (ک) Sessile

بی‌دررو = در اصطلاح فیزیکی گرمایی است که در دستگامی بکار رفته و از آن هیچ

کم و کاست نمیشود (ف) Adiabatique

بی‌درمان = غیر قابل علاج (پ) Incurable

بی‌دم = (ب ی دُم) (ج) Anoure

بیرونی = خارجی (پ) Extérieur

بی‌سران = عدیم الرأس (ج) Acéphales

بیشینه = بیشترین مقدار ممکن - ماکزیموم Maximum

بیگانه خوار = (پ) Phagocyte

بیگانه خواری = (پ) Phagoeytose

بی‌گلبرگان = بجای بی‌جام و عدیم الطاس پذیرفته شده است (ک) Apétales

بی‌په = بجای عدیم الفلقه پذیرفته شده است (ک) Acotyldone

بیمارستان شهر = مریضخانه بلدی (پ)

بیماری = مرض (پ) Maladie

بیماری‌زا = مرض (پ) Pathogène

بیماری‌های بومی = امراض محلی Maladies endémiques

بیرونی = امراض خارجی Maladies externes

پراکنده = امراض انفرادی Maladies sporadiques

پی = امراض عصبی Maladies nerveuses

جهانگیر = امراض وبائی Maladies pandémiques

درونی = امراض درونی Maladies internes

روان = امراض روحی Psychiatrie

زنانه = امراض نسوان Gynécologie

کودکان = امراض اطفال Maladies des enfants

گرمسیر = امراض مناطق حاره Maladies des pays chauds

گوش گلووینی = امراض گوش و حلق و بینی

Oto - rhino - laryngologie

مغز = امراض دماغی Maladies cérébrales

بیماری های میزبانه راه = امراض مجاری بول Maladies des voies urinaires

» واگیر = امراض ساریه Maladies contagieuses

» همه گیر = امراض وبائی Maladies épidémiques

بیمه = (بانک) عملی است که اشخاصی با پرداخت بولی مسئولیت کالا یا سرمایه یا جان

خود را بعهده دیگری گذارند و بیمه کنند در هنگام زیان باید مقدار زیان

را بپردازد

بی مهرگان = (بی مژه رگ ان) غیر ذوقار (ج) Invertébrés

بینائی = باصره Vue

بی نام = شرکتی است که بنام هیچیک از شرکاء نامیده نمی شود و تنها بنام تجارت آنها

خوانده میشود مثال : شرکت بی نام بنه - شرکت بی نام قند Anonyme

پ

- پائین‌رو = نازل (پ) Descendant
- پایبرسران = (پ) آب‌رسان (راسی رجبلی - گروهی از جانوران) Céphalopodes (ج)
- پادار = ایاغ چی یکی از بخشهای سقر کردستان
- پادگان = ساخلو - گروهی از سربازان که برای محافظت محلی در آنجا متوقف میشوند
- پادسگانه = صفه - فضای صاف و بلند در دامنه کوه Terrasse
- پارسا = ابوالؤمن یکی از بخشهای سقر و کردستان
- پارسنگ = (پ) ارس‌ن (ک) سنگی که برای ترازمنندی در ترازو نهند (ف) Tare
- پاره = قسمت (ه)
- پارینه سنگی = عصر حجر قدیم (ز) Paléolithique
- پازهر = یاد زهر - ضد سم (پ) Antitoxine
- پاس = نگاهبانی - موعده فراولی
- پاسبان = آژان پلیس Agent de police
- پاس بخش = عوض کننده فراول
- پاسداران = هیئت فراولی
- پاسگاه = جایگاه پاس - پست بمعنی فراولی
- پاسپار = سرهنک شهربانی
- پاشام مغز = اغشیه دماغی (پ) Méninges
- پاشنه = عقب (پ) Talon
- پاک = (پ) Aseptique
- پاکی = (پ) Asepsie
- پالایش = تصفیه (پ) Filtration
- پالایه = صافی (پ) Filtre

پالگاهه = بالکن - پیش آمدگی ساختمان Balcon

پالودن = تصفیه کردن Filtrer

پایا = تغییر نکننده - ثابت Permanent

پایابی = صفت مکانی که چندان کود نباشد (ز) Néritique

پایک = پایه کوچک در برجستگی های مغز (پ) Pédoncule

پایاپای = تهاتر - گذاشتن طلبها بجای وام های دیگری Compensation

پایان نامه = رساله دکتری - تز Thèse

پایان - انجام = ختم و خاتمه (د)

پایان = آخر

پایمزد = حق القدم

پایندان = کفیل بمعنی ضامن (د)

پایور = صاحبمنصب شهربانی و کشوری

پایه - ۱ = منا (ح)

۲ = مقام و اشل و رتبه در ادارات

پت = (پ ت °) کرکهای ریز درهم تافته (ط) Papille

پتک = (پ ت ° ك °) کرکهای بسیار ریز درهم تافته (ط) Papule

پخش = توزیع - پراکنده کردن مواد بنقاط مختلف Distribution

پدیداری = قابلیت رؤیت (ف) Visibilité

پذیرا = کسیکه پرداخت سندی را قبول میکند (ب) Accepteur

پذیرش - ۱ = موافقت دولتی برای شناختن نماینده سیاسی دولت دیگر نزد خود -

آگرمان Agrément

۲ = قبولی در بانک یعنی پذیرفتن پرداخت سندی Acceptation

پذیرفتن = قبول کردن - قبولی نوشتن

پذیرفتنی = قابل قبول Acceptable

پذیره نویسی = نوشتن و امضاء کردن نوشته ای برای تعهد انجام کاری - هنگام

تشکیل شرکتهای از کسانی که میخواهند شریک شوند دعوت میشود و هریک

از آنها بوسیله پذیره نویسی قسمتی از سهام شرکت را قبول میکنند .

Souscription

پراکنش = تفرق یعنی پراکنده شدن در اصطلاح فزیک Dispersion

پریسامد = حرکتی که دارای رفت و آمد متواتر بسیار سریع باشد (ف)

Haute fréquence

پرتو بینی = رادیوسکپی Radioscopie

پرتوشناس = رادیولوژیست Radiologiste

پرتوشناسی = رادیولوژی Radiologie

پرتو نگاری = رادیوگرافی Radiographie

پرتوه = (پَ رَ تُو °) خطهای باریک که از تابیدن نور پیدا میشود Raie

پرجم = اتامین (ک) Etamine

پرداخت = تأدیه و پرداختن پول Payment

پرداختن = دادن پول Liquider

پرداختنی = قابل تأدیه Payable

پرده = غشاء (ط) Voile

پردگی = حالتی از حشرات که در پرده ای پوشیده اند Nympe

پرده بالان = حشراتیکه بالهای آنها مانند پرده نازکی است Hyménoptères

پرز = خمل - یعنی برجستگی (پ) Villosité

پرستارخانه = مکانی که در آموزشگاهها و سرباز خانه ها برای پرستاری بیماران

است Infirmerie

پرسشنامه = سؤال نامه (ب) Questionnaire

پرنده = (پَ رَ نَ دَ ك °) رحیم آباد ایستگاه شماره ۶ راه آهن جنوب

پروانچه = کواهی نامه دبستان ودیرستان Certificat d études

پروانه = اجازه - جواز - لسانس

پرورش = تربیت

پرورشگاه یتیمان = دارالایتام

پرز = Lignée

پرونده = سندها و نوشته های مربوط بیک کار - دوسیه Dossier

پرهیز = احتیاط

پریاخته = موجوداتی که چند یاخته دارند Pluricellulaire

پژوهش - ۱ = بررسیها و جستجوهای علمی

۲ = تجسس و استیفاف

پژوهش خواسته = مستأنف عنه

پژوهش خوانده = مستأنف علیه (د)

پژوهش خواه = مستأنف

پزشک = طیب

پزشک خانه = مطب - جای پذیرائی پزشکان در خارج بیمارستان Clinique

پزشکی = طب - طبابت Médecine

پزشکی آزمایشی = طب تجربی

پسادست = (پَسَ اَدَسُ ت) معامله ای که قیمت آن بعد پرداخته میشود - نسبه

پس انداز = پول صرفه جوئی در هزینه Epargne

پس رو = قهقرائی Rétrograde

پسنگ = (پَسَنَ کَ کُ) برفهائی که مانند دانه ریزه تگرگ است Grésil

پشت = ظهر Verso - Dos

پشت نویسی = ظهر نویسی شده

پشت نویسی = عمل ظهر نویسی

پشتوانه = سیرده بانگی برای تعیین اعتبار Couverture

پشیز = پول سیاه مسی و نیکی و مانند آن Billon

پگاه = (پَک اُ) شفق - روشنائی اول صبح Aurore

پل دشت = قریه عرب در خاور ماکو

پلشت = (پِل ش ت) عفونی Septique

پلشت بر = (پِل ش ت ب ر) ضد عفونی Antiseptique

پلشت بری = ضد عفونی کردن Antiseptie

پلشتی = مربوط بمواد عفونی Septicité

پل هگز = برجستگی جلومنز کوچک Protubérance

پلمه = (پَل مَ) سنگ لوح (ز) Ardoise

پلمه سنگ = احجار متورق Schiste

بلنگ دژ = عرب لنگ در سفر کردستان

بلیدی = Selle-Fèces

بناده = فان یغز در کرگان

بنج پیکر = بشوسفه در کرگان

بنجه داران = جانورانی که دارای بنجه اند Onguiculés

بنجه سر گیان = رجل الذنب Lycopodes

بنیر گیان = رستنیهای از جنس بنیرک Malvacées

پوستک = (پ و س و ت ک °) ورقه نازک سخت روی برک Cuticule

پوست کن = سلاخ

پوسته = قشر Ecorce

پوش = قسمتی از گل که برای حفظ قسمتهای دیگر است (ک) Enveloppe

پوشاندن = تعیین کردن پشتوانه در بانک Couvrir

پوشه = شمیز — لفافه کاغذی که نوشته های اداری را در آن میگذارند Chemise

پوشینه = کپسول (پ) Capsule

پهلوه = ضلع (ه) Côte

پهلوتی = جانبی Latéral

پهنه = عرض Largeur

پهنک = (پ ° ن ° ک °) قسمت بهن برگ Limbe

پهنه = وسعت Aire

پیایی = متوالی Successif

پیاز تیره مغز = بصل النخاع Bulbe rachidien

پیاله = کاسه کوچکی که در پای بعضی از میوه هاست Cupule

پیاله داران = تیره ای از رستنیها که میوه های آنها دارای پیاله است Cupulifères

پیام = ایستگاه یام در راه آهن آذربایجان

پی = عصب (ب) Nerf

پی بر = اسبهایی که جایزه دوم وسوم و چهارم را میبرند - بلاسه Placé

پیچک = بوبین - کویل - استوانه ئی که بدوران سیم یا نخ پیچیده شده Bobine

- Enroulement secondaire = سیم بیچی دوم در بیچکهای برق
- Enroulement primaire = سیم بیچی نخستین در بیچکهای برق
- Hélice = پیچه = خطی که مانند بیچیدن مار بدور استوانه است
- Matière fécale = پیکال = براز - مدفوع
- Fécaloïde = پیکالده = مدفوع شکل
- Phanérogames = پیدازا = بارزالتناسل (ک)
- Périmètre = پیرامون = محیط
- پیش آگهی = آگهی مختصری که پیش از موعد پرداخت سند برای بدهکار فرستاده میشود
- Préavis = پیش آمد = حادته
- Evènement = پیشاهنگی = درمشتاد و هفتمین جلسه عمومی فرهنگستان برابراهی ذیل برای اصطلاحات پیش آهنگی که همه بزبان انگلیسی بود پذیرفته شد .
- Scout troop = رسد پیشاهنگی
- Scout master = سر رسد
- Assistant scout master = رسد یار
- Patrol = جوخه
- Patrol leader = سر جوخه
- Assistant patrol leader = جوخه یار
- Quarter master = کارپرداز
- Scribe = نویسنده
- Bugler = شیپورزن
- Troop committee = سر پرستان رسد
- Troop officers = پایوران پیشاهنگی
- Scouters = پیوستگان
- Ghef scout executive = رئیس پیشاهنگی
- Assistant scout executive = معاون پیشاهنگی
- Merit badge = نشانه هنر

Provincial scout executive-district = **سرپیشاهنگ**
commissioner

Local headquarter = **سرپیشاهنگی**

Local council = **انجمن پیشاهنگی**

Troop council = **شورای رسد**

Tender foot = **نوآموز**

Court of honour = **دیوان پاداش**

scout commissioner = **رهبر پیشاهنگی**

Assistant scout commissioner = **رهبریار پیشاهنگی**

National council = **انجمن پیشاهنگی ایران**

پیش بر = بجای (گانان) یعنی اسبی که جایزه نخستین را میبرد و برنده نخستین است
Cagnant (اسب دوانی)

پیش برگ = پوسته ای که پیش از بیدایش برگ ظاهر میشود (ک) Préfeuille

پیش بها = چیزی که پیش از دریافت کالا بفروشنده دهند (بیعانه) Arrhes

پیشاب = بول Urine

پیشاب راه = مجرای بول (پ) Urèthre

پیش بینی = (پ) Pronostic

پیش پاس = معالجه قلبی (پ) Préventif

پیش پرداخت = بجای (مساعده) پذیرفته شده است واژه خارجی آن

Avance است .

پیش گیری = تقدم بحفظ - صیانت Prophylaxie

پیش نویس = این کلمه بجای مینوت پذیرفته شده و آن نامه موقتی است که پیشنهاد

مضمون نامه را در آن نوشته پس از تصویب وزیر یار رئیس اداره آن

را پاك نویس کرده بامضا میرسانند و میفرستند .

پیشنهاد = عدل یکنفر تاجر یا هنر پیشه یا فروشنده یا خریدار که انجام کاری را با

شرایط معین آگاهی میدهد (عرضه) Offre

پیشوا = نام ایستگاه شماره ۳۰ راه آهن شمال است و نام پیش آن ایستگاه (امامزاده

جعفر) بود

پیشه = کسب و حرفه

پیشه وران = پیشه بمعنی شغل و کار و عمل و کسب و حرفه است و پیشه‌ور بجای کسبه و اصناف پذیرفته شده است.

پیشین = ثنایا

پیشینه = بجای گذشته کار اداری که بیشتر (سابقه) گفته میشد برگزیده شده (رجوع شود به دیرینگی)

پیک = کسی است که مأمور رساندن بارها و نامه‌های پستی از جایی دیگر است
چاپار

پیکر = رقم در اصطلاح حساب مانند پیکر ۵ و پیکر ۶ در عدد ۵۶ (Chiffre ح)
پی گرد = (از پی گردیدن) کسیکه در پی چیزی میگردد بجای Exploration اختیار شده
پیمان = عهدنامه ایکه میان دو یا چند تن و دو یا چند دولت بسته میشود فرهنگستان این کلمه را بجای Paete برگزیده است

پیمان نامه = تمهد نامه

پی نوشت = نوشتن در پی چیزی است بجای لفظ Apostille اختیار شده و آن دستوری است که رئیس های اداره ها در پائین نامه ها نویسند

پینه = برجستگی سخت پوستی Callosité

پیوسته = متصل Continu

پیوند = علاوه بر معانی دیگر نام رشته هائی است که ماهیچه ها را یکدیگر وصل میکند و در فرانسه آن را Ligament میگویند

پیوندنامه = مقاوله نامه

پیوسته گلبرگان = پیوسته جام و متصل الطاس Gamopétales و آنها گیاهانی هستند که گلبرگ های آنها بهم پیوسته است مانند نرگس (گ)

- تابش = تشعشع (ف) Rayonnement
- تابشی = تشعشی (ف) Rayonnement
- تاخت = هجوم Invasion
- تاختگاه = خطی که در اسب دوانی اسبهای دونده در روی آن میدوند Piste
- تار آوا = طناب صوتی (پ) Corde vocale
- تارك = (ت ا ر ك) رانس Sommet
- تاژك = رشته دراز و باریك (ط) Flagelle
- تاقدیس = چین خوردگی های زمین که بشکل طاق است (ز) Anticlinal
- تاكستان = سیادهن در سرراه قزوین وهمدان
- تالاب = جاییکه در آن آب شیرین می ایستد (ز) Etang
- تاله = طالح - ایستگاه شماره ۱۵ راه آهن شمال
- تاوان = رجوع شود به فوتبال
- تاوان خواه = مدعی خصوصی (د)
- تاوانگاه = رجوع شود به فوتبال
- تبدانه ای = حیات بشوری Fièvres éruptives
- تپه سفید = تپه سیف - ایستگاه شماره ۲ راه آهن جنوب
- تخشانی ارتش = (مُت خ ° ش ا ی °) صنعت ارتش
- تخم (ط) Oeuf
- تخمدان = جای تخم (ط پ) Ovaire
- تخمك = (ط) Ovule
- تخمگذار = جانورانیکه تخم میگذارند (ج) Ovipare
- تخمه = یاخته ماده در موجودات زنده (ط) Oosphère

تراز = اختلاف دارائی و بدمی در حساب بالانس (ب) Balance

تراز کردن = قراردادن تراز در آخر حساب Balancer

ترازمند = متعادل Equilibré

ترازنامه = یلان اختلاف دارائی و بدمی Bilan

ترازی = افقی Horizontal (ف)

تراك = شكاف كوه و زمین (ف) Fissure

ترانزیت = (ت ر ا ن ز ی ت) تجارت انتقالی Transit

تعرفه = صورت ارزش کالا یا مالیاتیکه بآن تعلق میگیرد Tarif

تك آغاز = در اسب دوانی محلی است که از آنجا اسبها دویدن را شروع میکنند

Start

تکاب = تیکان تپه در آذربایجان

تك انجام = جایی است که اسبها در اسب دوانی بآن میرسند Arrivé

تك لپه = رستنیهای يك لپه ای مانند گندم - ذوفله Monocotylédones

تکمه = برجستگیهای زیرزمینی بعضی از رستنیها مانند سیب زمینی (گ) Tubercule

تك یاخته = جانورانیکه يك سلول دارند Monocellulaires

تلخه رود = آجی چای - رودیست که از شمال تبریز میگذرد و بدریاچه رضائیه میریزد

تمبر = کاغذی کوچک با نشانه و ارزش معینی که در اداره پست و مانند آن بکار میرود

Timbre

تله زنگ = تله زنج ایستگاه شماره ۶ راه آهن جنوب

تن پیمائی = اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسان - آنتروپتری Anthropométrie

تنخواه گردان = اعتبار متحرك Fond de roulement

تند باد = بادیکه با رعد و برق شدید همراه باشد Tempête

تندر = (ت ن د ر) رعد Tonnerre

تنده = سراشیبی بسیار تندکوه Escarpement

تنده = جوانه و نطفه (ط) Germe

تندی = بجای سرعت پذیرفته شده است (ف) Vitesse

تندیدن = جوانه زدن Germer

تندوئی = عنکبوتیه - یکی از غشاء های منفر Arachnoïde

تنه-۱ = بدن Trone

۲ = فوزلاژ یعنی قسمتی از هواپیما که مانند دوک بسیار بزرگی است Fuselage

تماشاخانه = تاتر Théâtre

توان = قوه در اصطلاح حساب Puissance

توان دوم = مجذور در اصطلاح حساب - ۹ توان دوم ۳ است

توان سوم = مکعب (ح) ۸ توان سوم ۲ است (در اصطلاح هندسه بکار نمی‌رود)

توپ‌دار = کشتی کوچکی که دارای چند توپ و در رود های بزرگ یا کنار دریا کار میکند

توده شناسی = فلکلور - علم بآداب و رسوم توده مردم و مجموع افسانه ها و تصنیف

های عوامانه Folklore

توفان = طوفان - باران و باد و رعد و برق شدید Typhon

توفان زاد = زمینها و خاکهاییکه بواسطه طوفان پدید میآید Diluvien

توف بار = باران و باد شدید Orage

تهران = طهران

تهی = خالی (به معنی وصفی) (ف) Vide

ته نشست = رسوب (ز) Sédiment

ته نشسته = رسوبی (ز) Sédimentaire

تیر = ۱- فلش در هوا ییمائی Flèche

۲- سهم در هندسه Flèche

تیره = طایفه - خانواده - درگاه شناسی و جانورشناسی (ک) Famille

تیره پشت = ستون فقرات Colonne vertébrale

تیکان = تکائو - یکی از بخشهای سقر کردستان

تیمارستان = دارالمجانین - برای پرستاری و درمان دیوانگان

تیمارگاه = قسمتی از شهرداری که بیماران فقیر را در آن درمان نموده و برایگان

دارو میدهند - پست امدادی

تیمچه = کوچه و دالان سر پوشیده که در کنار آن دکان ساخته شده - پاساژ

ج

جاشو = عملہ کشتی

جاغر = چاغراو - یکی از بخشهای سقر کردستان

جام = همه برگهای رنگین گل (ک) Corolle

جامه‌گاہ = جای نگاهداشتن رخت و جامه Garde-robe

جانشین = قائم مقام (د)

جانوران آبی = حیوانات بحری و آبی (ج) Animaux marins

جانوران خاکی = حیوانات زمینی (ج) Animaux terrestres

جدا گلبرگان = منفصل الطاس - رستنی هائیکه گلبرگهای آنها از یکدیگر جدا است

(ک) Dialypétales

جر = (ج ر) تراکهای زمین (ز) Crevasse

جزوه دان = کارتن - مقوایی که پوشه های بایگانی را در آن میگذارند Carton

جگر = کبد (پ) Foie

جلبک = (ج ل ب ک) رستنی هائیکه مانند رشته های سبز در آب میرویند (ک)

Algue

جناغ سینه = نام فارسی استخوانی است که در جلو سینه واقع شده و بحری آن را

(عظم قص) میگویند (پ) Sternum

جنبش = حرکت در اصطلاح علمی Mouvement

جنبش درنگی = بجای حرکت مطبئه (ف) Mouvement retardé

جنبش شتابی = بجای حرکت مسرعه (ف) Novvement accéléré

جنبش شناسی = بجای علم الحركات (ف) Cinématique

جنبش یکسان = بجای حرکت متشابه (ف) Mouvement uniforme

جنس = در اصطلاح علمی Genre

جفت = بجای زوج Couple پذیرفته شده

جنگ = نزاع با اسلحه مابین دو ملت یا دو کشور که بزبان فرانسه Guerre گفته میشود

جنین = Foetus (پ)

جور = بجای Variété پذیرفته شده است (ک)

جوش = غلیان (ف) Ebullition

جویدن = مضغ کردن (پ) Mâcher

جهانگرد = نام فارسی (سیاح) است

جهانگردی = سیاحت

جهش = (ج و ش) فوران Jaillissement

چ

چاپ = طبع - عملی که بواسطه آن میتوان نوشته ای را زیاد کرد

چاپخانه = مطبعه Imprimerie

چاربر = (ب ر °) ذواربعه اضلاع Quadrilatère

چارگوشه = ذواربعه زوایا Quadrangle

چاریک = ربع Quart

چاریکی = تقسیمات چهارتائی Quartile

چتر = (ک) Ombelle

چترک = (ک) Ombellule

چتریان = گروهی از رستنیها که گلهای آنها بشکل چتر است (ک) Ombellifères

چرخباد = بادهای بسیار شدیدی که بدور خود میچرخند - سیکلون Cyclone

چرخه = دوران در اصطلاح هندسه Rotation

چرك = ریم (پ) Pus

چشائی = ذائقه Goût

چشم پزشکی = پزشکی که دردهای چشم را درمان میکند (کحال)

Ophtalmologue

چك = سندی است که برات کش بدیگری میدهد تا پولی را از شخص سوم یا بانکی

دریافت دارد و ممکنست شخص دوم آن سند را بدیگری واگذار کند

چك بسته = چکی است که بر روی آن دو خط کشیده اند و فقط بانک دیگری میتواند

آن چك را دریافت کند و باشخاص متفرقه پرداخته نمیشود.

Chèque barré

چگال = جسمی که ذرات آن بسیار بهم نزدیک است (کثیف) (ف) Dense

چلبیانان = رستنیهایی که گلهای آنها چهارگلبک دارد (ک) Crucifères

چمبر = ترقوه (ب) Clavicule

چندی = کیت Quantité

چنگ = دستگاهی که در موقع حرکات اتومبیل با هوا یما حرکت را بجزرها انتقال میدهد

Clutch

چنگار = سرطان (ب) Cancer

چنگاری = سرطانی (ب) Cancéreux

چوب رُست = رستنی هائیکه بر روی چوب میرویند Lignicole

چوبی = ساخته شده از جنس چوب Ligneux

چونی = کیفیت (ح) Qualité

چین = بجای Pli پذیرفته شده است (ز)

چین افکنده = (ز) Pli déjeté

چین بادبزنی = (ز) Pli en éventail

چین برگشته = (ز) Pli renversé

چین پسین = چین خوردگی دوم حلق (ب) Pilier postérieur

چین پیشین = یکی از چین خوردگیهای بیخ حلق که به آخر زبان وصل میشود (ب)

Pilier antérieur

چین خوابیده = (ز) Pli couché

چین خوردگی = Plissement

چین راست = Pli droit

چین گسیخته = Pli faille

چین وارخته = Pli déversé

چینه = طبقه زمین (ز) Strate

چینه شناسی = طبقات الارض Stratigraphie

ح

حسابدار = کسیکه حسابها را منظم نگاه میدارد - رئیس حسابداری Comptable

حسابداری - ۱ = عمل منظم نگاهداشتن حسابها Comptabilité

۲ = اداره ایست که بحسابها رسیدگی میکند

حواله کرد = پول یا چیزیکه پرداخت آن بدیگری واگذار میشود A l'ordre

خ

Cruciforme = بشکل خاج وصلیب

خارا = سنگ گرانیت صوان (ز) Granit

خارانما = مانند خارا (ز) Granitoïde

خاراائی = ازجنس گرانیت Granitique

خار پوستان = جانوران دریائیکه بدن آنها از خارهای کوچک پوشیده شده

Echinodermes

خارداران = جانوران یستانداریکه روی بدنشان خارهای زیاد است Echinides

خاره = بجای صخره پذیرفته شده است (ز) Roches

خاستگاه = مبدأ Origine

خامه = رشته های باریکی که در بالای تخمدان گیاه است Style

خانه های شش = جابچه های ریوی Alvéoles pulmonaires

خاور = مشرق Orient

خبرگزاری = اداره ایست که خبرها را بدست آورده و منتشر مینماید Agence

خدایار = نام یکی از آبادهای بخش سقز (کردستان) که بجای الهیار برگزیده شده

خدمتگزار = بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته شده است - مستخدمین مملکتی را

باید خدمتگزاران کشوری گفت

خدو = بزاق - آب دهان Salive

خر جبین = میوه خشکی که دوکبه دارد مانند میوه کلم (گ) Silique

خر جبینک = خر جبین کوچک Silicule

خر داستخوان پا = رسغ Tarse

خر دنکاری = میکروگرافی (پ) Micrographie

خرده دست = استخوانهای کوچک دست Carpe

خرده‌باج = عوارض متفرقه

خرم‌شهر = محمره

خرید - خریداری - خریدن = شری و ابتیاع (د)

خریدار = مشتری

خرید و فروش = بیع و مبیعه

خرم‌کوشک = خزعلیه در خوزستان

خزانه = اداره ای که درآمد های کشور در آن جمع میشود Trésorerie

خزانه‌دار = رئیس خزانه Trésorier

خزّه = رستنی هائیکه در جاهای نمناک میروید Mousse

مخستو = (مخس و ت و) مقرر (اقرار کننده) (د)

خسته‌خانه = جائیکه ناتوانان را در آن نگاهداری میکنند Hospice

مخسر و آباد = خزعل آباد در خوزستان

مخشک‌نای = حنجره Larynx

خشنودی = رضایت

خفت = (مخف و ت) فاصله عرضی نقطه ای از محور مختصات - آبسیس Abscisse

خم = منحنی Courbe

خم‌آورتا = ام‌الشرائین Crosse de l'aorte

خم‌سینی = یکی از خمیدگی های روده که بشکل دندانۀ (س) است (پ)

Ansé sygmoïde

خمیدگی = انحنا (ه) Courbure

خواربار = ارزاق

خواسته = این واژه بجای کلمه مدعا به اختیار شده است (د)

خوانده = مدعی علیه (د)

خواهان = مدعی (د)

خودخوار = Autophage

خودکار = دستگاه و آلتی که بخودی خود کار کند (ف) Automatique

خورد = (اسم مصدر از خوردن) در فارسی عمل تغذی را گویند و این کلمه بجای

Nutrition فرانسه اختیار شده است

خوشه = (ک) Grappe

خون چکان = جراحیاتیکه آلوده بخون باشد (پ) Sanguinolent

خون روی = نرف الدم (پ) Hémorrhagie-Saignement

خون گیر = فساد (پ) Saigneur

خون گیری = عمل فصد (پ) Saignée

خونین = دموی (پ) Sanglant

خیز = بلندی طاق در ساختمان (ه) (پ) Flèche

دادخواست = عرضحال (د)

دادرس = قاضی (د)

دادرسی = محاکمه (د)

دادستان = مدعی العموم (د)

دادسرا = پارکه (د)

دادگاه = محکمه (د)

دادگاه استان = محکمه استیناف (د)

دادگاه بخش = محکمه صلح (د)

دادگاه شهرستان = محکمه بدایت (د)

دادگستری = عدلیه (د)

دادنامه = ورقه حکمی (د)

داده = پول یا سندی که بیانگی داده میشود تا بحساب پرداختی بر نداین کلمه بجای Remise
اختیار شده است

دادیار = وکیل عمومی (د)

دارائی - ۱ = مالیه Finance

۲ = آکتیف در حساب سرمایه Actif

دارو = Médicament

داروخانه = دواخانه Pharmacie

داروساز = دواساز Pharmacien

داروشناس = ادویه شناس Pharmacologiste

داروشناسی = ادویه شناسی Pharmacologie

دارو فروش = دوا فروش Apothicaire

دازه = داز - یکی از آبدیهای گرگان

داس مغز = چین خوردگی بزرگ سخت شامه که مانند داس و از طرفی بطرف دیگر

Faux du cerveau (ب) کشیده شده است

دام پز شک = کسی که چهاربایان بیمار اهلی را درمان میکند - بیطار

دانش جو = شاگردی که در آموزشگاههای عالی تحصیل میکند و آن نظیر (طلبه)

عربی و (اتودیان) فرانسه است Etudiant

دانشنامه = گواهی نامه دانشکده ها Diplôme

داور = حکم (د)

داوری = حکمیت (د)

دبیر = کارمند سفارتخانه که مانند وزیر مختار و سفیر کبیر دارای مصونیت سیاسی است

و در غیاب آنها میتواند کاردار (شارژدافر) بشود و بیشتر نایب سفارت

گفته میشد

دبیرخانه = دبیر بمعنی نویسنده و دبیرخانه دفتری است که دبیران و نویسندگان اداری

در آن بکار های نوشتنی میدادند سابقاً آنرا دارالانشاء یا سکر تار یا

Secrétariat میگفتند .

دج = (دِج °) جامد Solide (ف)

دچاری = ابتلاء Affection (پ)

درازا = طول (ه) Longueur

درآمد - ۱ = عایدات Revenus

۲ = ورود و دخول (د)

دربند = کوچی های پهن و کوتاه

درخش = (دِرَخ ° ش) برق آسانی Éclair

درخشان = براق - ساطع Brilliant

درخواست = نوشته ای که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد میشود

درست = صحیح - عددیکه خرده ندارد (ح) Entier

درستی = صحت (د)

درشت خوار = جانورانی که غذا های درشت میخورند (پ) Macrophage

درشت نی = قصبه کبری (پ) Tibia

درصد = نرخ سودی که بهر صد ریال سرمایه بسته میشود Pourcent

درمان = طریق علاج Remède

درمان پذیر = قابل علاج Curable

درماندگی = توقف در تجارت - حال تاجری که نمیتواند وام خود را بپردازد

Faillite

درمان شناس = متخصص در اصول تداوی (پ) Thérapeute

درمان شناسی = اصول تداوی (پ) Thérapeutique

درمانگاه = کلینیک بمعنی مطب در بیمارستان Clinique - قسمتی از بیمارستان که

دارای تخت خواب است و یک سرریز شک آنرا اداره میکند (پ)

درو دگر = کسبیکه اسباب و آلاتی از چوب میسازد و بعربی (تجار) گویند

درون شامه دل = (د ر و ن ° ش ا م ° د ل °) غشاء درونی قلب (پ)

Endocarde

درونی = داخلی Intérieur

دریائیان = بحریان

دریابان = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریادار = » » » »

دریاسالار = » » » »

دریافت = وصول و Réception - مثال : از دریافت نامه شما خورسند شدم - دریافت

پول برات را بشما آگهی میدهم

دریافتی = آنچه تاجر از دیگران می گیرد و بحساب خود میبرد Recette - مثال :

دریافتی امروز ما پانصد ریال است

دریائی = بحری Maritime

دریانورد = بحریما Marin

دریچه دواختی = یکی از دریچه های دل (پ) Valvule mitrale

دریچه سه لختی = یکی از دریچه های دل (پ) Valvule tricuspide

دریچه سینی = یکی از دریچه های دل Valvule sigmoïde

دریچه نای = دریچه مکبی (پ) Epiglottle

دژپیه = (دژ پ ری د) غده Ganglion

دستگاه = جهاز Appareil

دستگاه جنبش = جهاز محرکه Appareil locomoteur

دستگاه رویش = جهاز نامیه Appareil végétatif

دستگیر کردن = توقیف شخص Arrestation

دستگیری = تعاون بلدی

دستمزد = حق الرحمه

دست ورز = کسیکه کارهای دستی میکند

دست ورزی = بیشه نمودن کارهایی که با دست انجام داده میشود.

دستور = جواز در اصطلاح پزشکی Prescription

دستور خوراک = رژیم غذایی Régime alimentaire

دستور خوراک بیمار = رژیم مرضی Régime de malade

دسته = سکسیون یعنی دو کشتی جنگی که بفرماندهی یک نفر است - تیم در فوتبال

دستیار = یاری کننده - معاون فنی

دشت میشان = بنی طرف در خوزستان

دشت مینو = حاجی لر در کرگان

دغل - ۱ = عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار Falsification

۲ = کسی که چیزی را برای گمراهی خریدار تغییر میدهد

۳ = متقلب (د)

دغلی = تقلب

دفتر - ۱ = کتاب و مجموع ورقهائی که دیران مینویسد

۲ = جائیکه دیران در آنجا بکارهای دفتر نویسی میردازند کامه خارجی آن کابینه

و بورو است مثال: دفتر وزارت - دفتر پست

دفترچه = دفتر کوچک Carnet

دفتر دار = کسی که دفترهای حساب را بدستور حسابداری مینویسد

Teneur des livres

دفترداری = عمل نگاهداشتن و نوشتن دفترهای حساب بموجب دستورهای حسابداری
دفتر رسید = نامه هائی که از اداره ها باید برای اشخاص فرستاده شود در دفتری ثبت شده و هنگام تحویل آن نامه ها امضائی از گیرنده پاکت گرفته میشود این دفتر را بیشتر دفتر ارسال مراسلات مینامیدند و اکنون دفتر رسید نامیده میشود.

دفتر نماینده = دفتر است که در اداره ها خلاصه نامه های رسیده و فرستاده را در آن

مینویسند - بیشتر اندیکاتور گفته میشود *Indicateur*

دکتر = کسیکه بالاترین رتبه علمی را از دانشگاه میگیرد

دگر دیسی = (دگر °) متامورفوز *Métamorphose*

دلال = کسیکه بادر یافت حق معینی واسطه مابین خریدار و فروشنده میشود (پ)

دلای = عمل دلال

دم اسبیان = رستنی هائیکه آنها را ذنب الفرس مینامند *Equisétinées*

دم دار = غوکائیکه دارای دم میباشند *Urodèles*

دم سنج = میزان النفس *Spiromètre*

دم نگار = میزان النفس ترسیمی *Pneumographe*

دندان = ضرس *Dent*

دمه = بخار *Vapeur*

دنده = استخوانهای پهلو - ضلع (پ) *Côte*

دندان آسیا = طواحن *Molaires*

دوازدهه = (د و از د ه) اثنی عشر *Duodénum*

دو بالان = حشراتیکه دارای دو بال هستند *Diptères*

دو پایان = پستاندارانیکه در روی دو پا راه میروند *Bipèdes*

دو دستان = جانورانیکه دو دست دارند *Bimanés*

دور = عصر در اصطلاح زمین شناسی *Époque*

دوران = عهد در اصطلاح زمین شناسی *Ère*

دوراه = چراغ برقی که دارای دو سر مثبت و منفی است *Diode*

دورگ = ذوجنبتین (ط) *Hybride*

دوره = بجای بریود در زمین شناسی پذیرفته شده Période

دوره نهفتگی = دوره کون (پ) Période d'incubation

دوری = بعد Eloignement

دوزیست = ذوحیاتین Amphibien

دوزیستی = ذوحیاتین بودن Amphibie

دوزیستان = جانوران ذوحیاتین Amphibiens

دو کرانه = طرفین تناسب Les deux extrêmes

دو فلزی = قرار دادن واحد پول بر اساس دو فلز یعنی طلا و نقره (پ)

Bimétallisme

دولپه = گیاه ذوفلقین (ک) Dicotylédones

دومیان = وسطین (ح) Les deux moyennes

دهدار = نام کسی است که کارهای يك دهستان را اداره میکند

دهدهی = اعشاری Décimales

دهستان = در تقسیمات کشوری هر بخش بچندین دهستان تقسیم میشود

دهگان = عشرات (ح) Les dizaines

دهه = عشره (ح) Dizaine

ده يك = عشر Décile

دید = رؤیت Vision

دیداری = چیزیکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد A vue

دیدگاه = رباط کوزلك در کرکان

دید سنج = میزان الرویه Optomètre

دیفر فرست = تلگرافهایی هستند که در موقع آزادی سیمهای تلگراف مخبره میشوند

Différé

دیفر کرد = عقب افتادن - تأخیر Retard

دیفر بن شناسی = پالئوتولوژی Paléontologie

دیفرینگی = سابقه خدمت (رجوع شود به پیشینه)

دیزه = دیزج خلیل - یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان

دیوباد = بادھائی کہ مانند تنورہ باآسمان بلند میشوند Trombe

دیوان دادرسی کشور = دیوان عالی تمیز Cours de cassation

دیہیم - ۱ = اکیل درگلهها Corymbe

۲ = حلقه هائی ازدمہ کہ بدور ماہ یاخورشید دیدہ میشود Couronne

راستا = امتداد - جهت (ف) Direction

راست بالان = حشراتی که بالهای آنها راست قرار گرفته (ط) Orthoptères

راست ساز = چراغی که در دستگاه برق امتداد جریان را از یکطرف میکند - مستقیم

کننده (ف) Redresseur

راست گوشه = مربع مستطیل (ه) Rectangle

راسته - ۱ = بجای (اردر) پذیرفته شده است Ordre

۲ = مستقیم در حساب و هندسه (ح) (ه) Directe

رای = رأی (د)

راه = طریق - شارع Voie

راهنمایی و رانندگی = تأمین وسایل عبور و مرور و وسایط نقلیه (شهربانی)

رایزن = مستشار سفارت

رایزنی = مشاوره

ربایش = جذب - جاذبه (ف) Attraction

رخ = خط هائی که بر روی سنگ که چون ضربه ای بآنها رسد سنگ از آن خطها

میشکند (ز) Entaille

مُرخساره = وضع عمومی آشکوبهای زمین (ز) Facies

رِده = طبقه در اصطلاح طبیعی (گ) Classe

رده بندی = طبقه بندی در اصطلاح علمی Classification

رزم = محاصره در میان دو گروه ارتش یا دو گروه از مردم Combat

رزم ناو = کشتی تندرو که مواظب کشتی های دشمن است و برای حمله بر کشتیهای

جنگی یا بازرگانی ازکناره بسیار دور میشود Croiseur

رِزِه = رژه رفتن - دُفبه رفتن Défilé

Ordonnée = طول نقطه از محور مختصات - اردونه
رساندن = ابلاغ (د)

Ordre = (ر س ت ه) صنف

Argileuse = تراپی - صلصالی

رسدبان = پایور شهربانی (ستوان)

Récépissé = نوشته ای که دریافت چیزی را معین میکند

رسیدگی - ۱ = تحقیق - تحقیقات

Vérification = ۲ بازدید حساب برای اطمینان از درستی آن

رسیدگی فرجامی = رسیدگی تمیزی (د)

رسیدگی نخستین = رسیدگی بدایت

رسیدنامه = ابلاغنامه (د)

رسیده = وارد - وارده

Filament = ۱ = فیلامان - در چراغ برق و رادیو

= ۲ لیف

رفت سگر = (ر ف ت ° ک ر °) مأمور تنظیم

رفت وروب = دایره تنظیم و تسطیح

Rafale = باد هائی است که ناکهان وزیده و سرعت آنها زیاد است

Averse = باران شدید با دانه های درشت

رگشناسی = معرفة العروق

رگه = رشته های معدنی Filon

رهپش = (ر م ° ب ش °) عمل خراب شدن و خرد شدن و ریختن سنگها (ز)

Effondrement

رهپیدن = (ر م ° ب ی د ن °) خراب شدن و خرد شدن سنگها (ز)

Arc-en-ciel = قوس و قزح (ف)

Visa = ویزا - رؤیت کنسول ها روی گذرنامه ها

روانامه = فرمانی که رئیس کشوری به کنسولهای بیگانه میدهد و آنها را برای انجام

مأموریت خود مجاز مینماید Exequatur

- Psychométrie = **روان سنجی** = پسیکومتري
- Psychographie = **روان نگاری** = پسیکوگرافی
- Rodak = **رودك** = حشمت آباد (ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن جنوب)
- Intestins grêles = **روده باریك** = معاء دقاق
- Mésentères = **روده بند** = ماساری قا
- Jéjunum = **روده تهی** = صائم
- Iléon = **روده دراز** = ایلاوس
- Rectum = **روده راست** = معاء مستقیم
- Gros intestins = **روده فراخ** = معاء غلیظ
- Cœcum = **روده کور** = معاء اعور
- Diurne = **روزانه** = یومیه
- Diurne = **روزخیز** = جانورانی که روز حرکت میکنند
- Age = **روزگار** = عصر در زمین شناسی
- Journal = **روزنامه** = دفتر ژورنال
- رو زن داران = **رو زن داران** = جانورانی که در بدن آنها سوراخهای ریز است و يك ياخته دارند
- Foraminifères
- Foramen = **روزنه** - ۱ = سوراخهای ریز در بدن جانوران
- Stomate = **روزنه** - ۲ = سوراخهای ریز در برگ و پوست رستنیها
- Allure = **روش** - ۱ = مشی در هوا پیمائی
- Méthode = **روش** - ۲ = طریقه در مطالب علمی
- Procédé = **روش** = طریقه عمل در فیزیک
- Eclairment = **روشنائی**
- Clarté = **روشنی** = ضياء
- Copie = **رونوشت** = کپی
- (د) = **رونوشت گواهی یافته** = سواد مصدق
- Copiste = **رونویس** = کسیکه کپی میکند
- Croissant = **رویا** = نامی - نوکننده

- Embryon = **رویان** = نخستین دورهٔ رشت تخم
 Embryologie = **رویان شناسی** = امبریولوژی
 Croissance = **رویش** = نمو (ط)
 روى هم = **روى هم**
 Surface = **رویه** = سطح (ه)
 Méninges = **رویه مغز** = غشاء دماغی
 Bruine = **ریز بار** = باران تند بادانه های ریز
 Microscope = **ریزبین** = میکروسکپ
 Microphage = **ریزخوار** = میکروفاز
 Décompte = **ریز حساب** = صورت جزء حساب
 Microlithique = **ریز دانه** = سنگهایی که از دانه های بسیار ریز ساخته شده است .
 Thallophytes = **ریسه داران** = رستنی هائیکه یاخته های آنها یکسان است
 Ulcère = **ریش** = قرحه
 Radical = **ریشگی** = رادیکال (ح)
 Ulcèreux = **ریشناک** = قرحه دار
 Racine = **ریشه** = جنر در حساب
 Rhizopodes = **ریشه پائیان** = جانوران تک یاخته که ریشه های بسیار دارند
 Racine cubique = **ریشه سوم** = کعب (ح)
 caillon = **ریگ** = شن درشت (ز)

ز

زاد = موالیه (پ) Natalité

زال = قراگز (یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان)

زایا = ژنراتور مولد Générateur

زایچه = ورقه ولادت که در هنگام تولد کودک نوشته میشود

زایشگاه = محلی که برای وضع حمل زنان است (پ)

زایمان = وضع حمل (پ) Accouchement

زبانک = برگ بسیار باریک و کوچک Ligule

زبان کوچک = ملازه Luette

زبانیه = برگ باریک و دراز Languette

زبانی = شفاهی Oral

زبره سنک = تراکیت Trachyte

زبرین = فوقانی Supérieur

زخم = جراحت Plaie

زدن = ضرب کردن (ح)

زرادخانه = محل اسلحه و ذخایر و مهمات ارتش - قورخانه Arsenal

زر = طلا

زرپوست = حالتی از حشره که پوست آن مانند طلا زرد رنگ است Chrysalide

زرداب = صفراء (پ) Bile

زردپی = رباط یعنی رشته های زردی که دو استخوان را بهم می پیوندند Tendon

زرفین = حلقه در بدن جانوران Anneau

زرفینک = (ز ر ف ی ن ک) ارگون Archégone

زرفینی = حلقوی (ج) Annélides

زره دار = کویراسه Cuirassé

زرینه بالا = آ لطنون علیا در سقز کردستان

زرینه پائین = آ لطنون سفلی در سقز کردستان

زرینه رود = جغتو جای در کردستان

زفر = بوزه Gueule

زفره = (ز ف ر ه) ضمیمه کوچک دهان حشرات Mandibule

زمان سنج = کرونومتر Chronomètre

زمین پیمان = مساح - مساحت کننده و اندازه گیرنده زمین

زمین شناسی = معرفة الارض Géologie

زناشوئی = نکاح - ازدواج (د) Prison

زندان = محبس

زندان بان = مستحفظ محبس

زندانی = محبوس - (بجای اسیر بکار نرود)

زند زبرین = استخوان زند اعلی Radius

زند زیرین = استخوان زند اسفل Cubitus

زندگانی = حیا Vie

زندگی نهانی = حیات مخفی Vie latente

زنده = حی Vivant

زنگیان = زنگی محله در شهرستان کرگان

زه = وتر (ح) Corde

زهदान = رحم (پ) Utérus

زهر = سم Poison

زهرابه = توکسین Toxine

زهرشناسی = سم شناسی (پ) Toxicologie

زهره = کبسه صفرا (پ) Vésicule biliaire

زهناك = مترشح Suintant

زیار = زیارت در شهرستان کرگان

زیان = نقصان ضرر Perte

زیرخان = رجوع شود به بالا رو Rez de chaussée

زیر دریائی = تحت البحرى Sous marin

زیست بهر = خارج قسمت تنفسى Quotient vital

زینہ = درجه (ف) Degré

زینہ بندی = مدرج ساختن Graduation

زیرین = تحتانی Inférieur

ژ

ژرفا = عمق Profondeur

ژرفی = مربوط به قسمت های عمیق دریا Bathyal

- ساختگی = مجموع
- ساختمان = معماری (ش)
- ساز = آلت Instrument
- سازش - ۱ = صلح در اصطلاح دادگستری La paix
- ۲ = آ کرد در اصطلاح وزارت خارجه Accord
- سازمان = تشکیلات Organisation
- ساز و برگ = وسائل تجهیزات Equipement
- سازه = عامل در اصطلاح حساب Facteur
- سالمدان = اکابر
- سالواره = قسطالسنین (ح) Annuité
- سبزده = قطنجق در سقر کردستان
- سبزکوه = کره سی - در زاورد کردستان
- سبزینه = کلروفیل - ماده سبز گیاه Chlorophylle
- سپارنده = ودیعه دهنده Dépositant
- سپردن = ودیعه گذاشتن Déposer
- سپرده = ودیعه Dépôt
- سپیدرگ = وعاء لنفاوی Veines lymphatiques
- سٹام = یراق و زین اسب Harnachement
- سٹمبرا = (س ت ب ر ا) ضخامت و ثخن Épaisseur
- سٹمبر پوستان = جانوران ضخیم الجلد Pachydermes
- سٹرون = (س ت ر و ن °) عقیم - نازا Stériliser
- سٹرون کردن = عقیم کردن (ب) Stériliser

- Stérilisateur = سترون کننده = عقیم کننده
- Stérilité = سترونی = عقیم
- Mât = ستون = دگل کشتی‌ها و دگل هواپیما‌ها که سیم‌های مهارها بآن متصل میشود
- Columelle = ستونک = ستون کوچک
- Baie = سته = (سِت ه) میوه آب‌دار مانند انگور
- Crête = ستیغ = بالای کوه
- Dure-mère = سخت‌شامه = ام‌الغلیظ
- Conférencier = سخنران = کنفرانس دهنده
- Conférence = سخنرانی = کنفرانس بمعنی مجمع علمی
- Centaine = سده‌سگان = مآت (ح)
- Centaine = سده = مائه (ح)
- Percentile = سده‌بند = تقسیمات مآتی
- Percentilage = سده‌بندی = تقسیمات صد قسمتی
- سر بهر = سروان شهربانی
- سر پیاس = سرتیب شهربانی
- سر پیاسبان = گروهبان شهربانی
- سر پرست = قیم (د)
- سر پرستی = قیمیت (د)
- Chef de service = سرپزشک = رئیس سرویس در بیمارستان
- سر چشمه = باش بولاق دربخش سفرکردستان
- سرخ رگی = شریان Artère
- سرخ‌نای = مری Pharynx
- سر داور = حکم‌مشترک (د)
- سر رسید = موعد Échéance
- سر رسیدنامه = دفتر موعد Échéancier
- سر سینه = قسمتی از بدن حشرات که شامل رأس و صدر است Céphalothorax
- سرکلانتری = اداره پلیس Police

- سرکنسول = ژنرال قونسول
 سرلاد = سلاح در شهرستان کرکان
 سرمایه = تمام متاع یا پولی که برای بازرگانی گذاشته میشود Capital
 سرناوی = سرخوخته دریائی
 سسرو = شاخ و میله درازی که بر روی سرحشرات است Antenne
 سسرون = آتن Antenne
 سسرونک = سروی کوچک Antennule
 سسرین = عظم حرفه Iliaque
 سفته = فته طلب
 سفته بازی = خرید و فروش سند های تجارتی بقصد استفاده بسیار بوسیله فریب دادن
 فروشدگان Agiotage
 سفیدتپه = اق تپه درکردستان
 سفید رود = قزل اوزن
 سفید گنبد = اق گنبد
 سفیده دم = فلق - سفیده صبح Aurore
 سگساران = جانورانی که سر آنها مانند سگ است Cynocéphales
 سلمان کند = سلیمان کنندی درسقز کردستان
 سماق ده = سماق لو در سقز کردستان
 سماک = سنگ سماق Porphyre
 سماک نما = مانند سنگ سماق Porphyroïde
 سمداران = جانورانیکه دارای سم هستند Ongulés
 سم شکافتگان = جانورانیکه سم آنها شکافته است Fissipèdes
 سنبلک = سنبله کوچک Epillet
 سنبله = خوشه ای که گلهای آن پایه ندارد Épi
 سنجاکک = اشیل Splint
 سند - ۱ = نوشته ای برای اثبات مطلبی Acte
 ۲ = نوشته ای برای تعین وام یا طلبی Effet

سنگ - ۱ = حجر (ز) Roche

۲ = وزنه (ف) Poids

سنگ پستان = سلحفات ما Chéloniens
سنگتراش = حجار

سنگ شناسی = علم الاحجار Pétrographie

سنگواره = مستحاث فسیل Fossile

سنگینی = ثقل (ف) Poids-Pesanteur

سنگ ماسه = سنگی که اذرات (ماسه) ساخته شده است Grès

سو = جهت (ف) Sens

سوخت = قسمت زیرین بعضی از رستنی ها مانند سیر و پیاز Bulbe

سوخت = مواد قابل احتراق Combustible

سوخت آما = کربوراتور Carburateur

سوخت پاش = ژیکلور - برای پراکنده کردن نفت و بنزین در ماشین ها Gicleur

سود = منفعت حاصل از بازرگانی Profit

سود ناویژه = نفع غیر خالص

سود ویژه = نفع خالص

سود و زیان = نفع و ضرر

سوزا = بجای قابل احتراق و سوختنی پذیرفته شده است Combustible

سوزانی = قابلیت احتراق Combustibilité

سوزان = محترق (ف) Brûlant

سوزاننده = محرق (ف) Comburant

سوزآور = محرق (ف) Caustique

سوزآوری = احراق (ف) Causticité

سوزن زدن = زرق (ب) Injecter

سوسن گرد = نام قدیمی شهر است در خوزستان که مدتی بنام خفاجه خوانده شده و

فرهنگستان همان نام قدیمی را از نو برای همان شهر اختیار کرد بیشتر

این شهر بواسطه پارچه های سوزن زده خود مشهور بود .

سوم کس = شخص ثالث (د)

سویه = میکربیی که میکربهای دیگر از آن پدید آمده باشد - سوش Souche

سه بر = سه ضلعی (ه) Trilatère

سه راه = تریود Tride

سه گوشه = مثلث (ه) Triangle

سیاهاب = قره سو (ایستگاه شماره ۲ راه آهن شمال)

سیاه سنک = بازالت Basalte

سیاه پایه = قره غایه

سیاه چر = قره چر

سیاه چمن = قره چمن در آذربایجان

سیاه دشت = قره غان دربخش سقز کردستان

سیاه رگ = ورید Veine

سیاه گل = قره گل در کردستان

سیاه گندم = قره بنده در کردستان

سیاه ناو = قره ناو در سقز کردستان

سیاهه = فاکتور - صورت حساب Facture

سیخ = برش Broche

سیخک = سیخ کوچکی که در دنباله هوا ییما است Béquille

سیلیسی = از جنس سیلیس Siliceux

سینه دشت = حسن آباد (ایستگاه شماره ۲۴ راه آهن شمال)

سینه رود = (طائو چای)

سینه = صدر Siliceux

سیه چشمه = قراعی - (در آذربایجان غربی نزدیک ماکو)

شاخه = شعبة (ط) Embranchement

شادباش = تبريك

شادگان = فلاحيه

شازند = ادریس آباد - ایستگاه شماره ۲۱ راه آهن جنوب

شامه = غشاء نازك (ط) Membrane

شامه ششی = غشاء جنب (پ) Plèvre

شاهین دژ = صاین قلعه در جنوب دریاچه رضایه

شایسته = صالح (د)

شبانه = منسوب بشب در اصطلاح هیئت Nocturne

شب تابان = جانوران تك یاخته که در شب روشن هستند Noctiluques

شبخیز = جانورانیکه شب بیرون میآیند Nocturne

شببم = نمی که هنگام شب بر روی رستنی ها پیدا میشود Rosée

شتاب = Accélération

شتاب نما = مدکراف Hodographe

شبخانه = (شُخ ا ر ن) اجبار ساقطه - سنگهاییکه گاهی از آسمان بزمین میافتند

Météore (ز)

شفاخانه = پست صحی امدادی مدارس

شفت = (شَف ت) میوه گوشت دار مانند هلو (ک) Drupe

شکاف = تراک سنگ (ز) Fente

شکست - ۱ = کسبختگی سنگها و جدا شدن آنها (ز) Cassure

۲ = انکسار (ف) Réfraction

شکستگی = بریده شدن دوقست از زمین (ز) Fracture

شکستن = تقض (د)

شکفت = (ش م ک ف ت) طریق باز شدن میوه های خشک (ک) Déhiscence

شکمپانیان = حیوانات بطنی رجلی (ج) Gastropodes

شکمچه های مغز = بطون دماغی Ventricules cérébrales

شکمه = هریک از دو بطون زیرین دل (پ) Ventricule

شکنجهای مغز = تلایف دماغی Circonvolutions cérébrales

شکوفایا = میوه هائیکه بخودی خود باز میشوند Déhiscent

شمار = عدد Nombre

شماره = نمره Numéro

شمش = پاره فزای که هنوز چیزی با آن ساخته نشده Lingot

شن = ریز Gravier

شنائی = مربوط بشنا و حرکت درآب (ط) Natatoire

شناسنامه = ورقه هویت

شنوائی = ساممه (پ) Ouïe

شنید آزما = میزان الاستماع (ر) Acouscope

شنید سنج = میزان السمع (ر) Acoumètre

شوشه = منشور (ه) Prisme

شه بخش = طایفه اسمعیل زائی درمکران

شهر = (ش ه پ ر °) برهای بزرگ پرندگان - قسمتی از بالهای هواپیما که برای

تغییر امتداد حرکت است Aileron

شهر = بلد

شهربانی = نظمیة - پایوران شهربانی از اینقرار است

پاسبان = آژان

سرپاسبان = گروهان

رسدبان = ستوان

سر بهر = سروان

یاور = سرگرد

پاسیاریار = سرمنگ

سر پاس = سرتیب

شهر دار = رئیس شهرداری

شهر داری = بلدیہ

شهر ری = حضرت عبدالعظیم

شهرستان = مریک از چهل ونه قسمت تقسیمات کشور ایران

شهر یار = رباط کریم - ایستگاه شماره ۴ راه آهن جنوب

شهنواز = طایفه یار احمد زائی در مکران

شیر خوار گاه = دارالرضاعه

شیره پرورده = شیره ایکه در برگهای رستنی ها پرورش یافته و بقسمتهای مختلف گیاه

میروود (ک) Sève élaborée

شیره خام = شیره ایکه از ریشه گیاه بساقه و برگها میروود Sève brute

شیشه ای = زجاجی (ز) Vitreuse

ص

صرف = اختلاف ما بین بهای واقعی پول و بهائی که در بازار خرید و فروش میشود

Agio (ب)

صندوق - ۱ = جعبه چوبی یا فلزی Caisse

۲ = در اصطلاح بانگی محل پرداخت یا دریافت پول

صندوقدار = کسی که در حسابداری ها متصدی کار صندوق است

ط

طلبکار = کسیکه پول یا کالائی از دیگری باید باو برسد - داین Créancier

ع

عدسك = برجستگی های كوچك مانند عدس كه بر روی ساقه گیاهان است (ك)

Lenticelle

غ

- Glande = کره ها و برجستگیهای ترشح کننده در بدن (پ)
- Glandes parotides = غده بناگوشی = غدد نکفیه
- Glandes sous-maxillaires (پ) = غده زیر آرواره = غدد تحت فکی
- Glandes sublinguales = غده زیر زبانی = غدد تحت السانی
- Glandes salivaires (پ) = غده های خدو = غدد بزاقی
- Poulie = غره = قرقره
- Roulement (ف) = غلت = گردش جسمی بر روی جسم دیگر
- Roulant (ف) = غلتان = چیزیکه میغلتد
- Roulette (ف) = غلتک = (غ ل ت ک) لوله ایکه میغلتد
- Rouleau (ف) = غلته = لوله کوچکی که میغلتد
- Rouler (ف) = غلتیدن = گردیدن جسمی بر روی جسم دیگر
- Masse = غند = (غ ن د) جرم
- Massif (ف) = غنده = مصمت
- Malléole externe = غوزک بیرون = قوزک خارجی در استخوان پا
- Malléole interne = غوزک درون = قوزک داخلی
- Batraciens (ج) = غوکان = ضنادغ

ف

فراخواندن = احضار مأمور

فراز = اند - قطب مثبت جریان برق - Anode

فرازیاب = میزان الارتفاع - آلтімتر Altimètre

فراپاز = متصاعد (ح) Progressif

فراپازی = تصاعد (ح) Progression

فرجام = رسیدگی تمیزی (د)

فرجام خواسته = ممیز عنه (د)

فرجام خوانده = مستدعی علیه تمیز

فرجام خواه = مستدعی تمیز (د)

فرخ زاد = عرب اغلو در کردستان

فرسایش = عمل فرسودن (ز) Érosion

فرسودن = سائیده شدن زمین و تراش یافتن تدریجی آن (ز) Éroder

فرسودگی = کهنه شدن اثاثیه بقسمی که دیگر قابل استفاده نباشد - اسقاط شدن

فرفیونیان = تیره ای از رستنی های گلدار که کرچک جزء آنهاست .

Euphorbiacées

فرماندار = کسیکه کارهای شهرستان را اداره میکند

فرهنگ = معارف

فرستادن = برگرداندن (بر حسب محل استعمال) (د)

فرستاده = صادره درجائیکه بمعنی فرستادن باشد - (سجل صادره ازدفتر) را نمیتوان

(شناسنامه فرستاده نوشت)

فروشنده = بایع

فروخته = خریده (بر حسب آنکه چگونه بکار رود) (د)

- Cathode = قطب منفی جریان برق - کاتد
- Ambiant = محاط کننده = فروگیر
- Excédant = مازاد = فزونى
- Pression = ضنطه = فشار
- Manomètre = ميزان الضنطه = فشارسنج
- Barographe = بارگراف = برای ترسیم فشار هوا (ف)
- Akène = میوه خشکی که مانند فندق است - آکن = فندقه
- فوتبال = اصطلاحات بازی فوتبال از این قرار پذیرفته شده است
- Out = بیرون
- Penalty = تاوان
- Penalty area = تاوانگاه
- Off side = تجاوز
- Back = پشتیمان
- Left back = پشتیمان چپ
- Right back = پشتیمان راست
- Forward = پیشرو
- Left forward = پیشرو چپ
- Left wing forward = پیشرو دست چپ
- Right wing forward = پیشرو دست راست
- Right forward = پیشرو راست
- Centre forward = پیشرو مرکز
- Foul = خطا
- Referee = داور
- Hand = دست
- Team = دسته
- Pass = رد
- Kick = زدن

Head	سر
Capitain	سر دسته
Corner	گوشه
Half back	نگهبان
Left half back	نگهبان چپ
Right half back	نگهبان راست
Centre half back	نگهبان مرکز
Goal	هال
Goal keepes	هال بان
Goal area	هال آه

فهرست - ۱ = جدول یا دفتری که عنوانهای مطالب کتابی در آن نوشته شود

۲ = اندکس Index

ق

قرارداد = Contrat

قرنطین = Quarantaine

قفسه سینه = Cage thoracique

قانون گذاری = تقنینیه

قبله چشمه = قبله بولاغی در سقز کردستان

قپانداری = باج قپان

قولون = Colon

قولون بالارو = Colon ascendant

قولون پائین رو = Colon descendant

کابین = مهر - صداق

کارخدادگستری = عمارت عدلیه (د)

کار = شغل

کارآگاه = پلیس مخفی D tective

کارآموز = استاژیر Stagiaire

کارآموزی = استاژ Stage

کارپرداز = رئیس مباشرت و ملزومات

کارپردازي = مباشرت و ملزومات

کارخانه = ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن شمال

کارداپل = شارژدافر Charg  d' affaires

کارشناس = اهل خبره (د) Expert

کارشناسی = خبرویت (د) Expertise

کارکنان = تمام کسانی که در اداره بکار مشغولند Personnel

کارگزار = کسی که کارهای بانک را در شهر دیگری انجام میدهد Correspondant

کارگزاری = بنگاه هائی که خرید و فروش اشخاص را انجام میدهند Agence

کارگزین = رئیس اداره پرسنل و استخدام

کارگزینی = اداره استخدام و پرسنل

کارمزد = حق العمل

کارمند = عضو اداره

کارورز = انترن - دانشجویی که در بیمارستان بدستور سرپزشک کار میکند (ب)

Interne

کاس برگ = سیال S pale

- کاستن = تفریق کردن (ح) Soustraire
 کاسته = مفروق (ح)
 کاسه = حقه گل - کاليس (ک) Calice
 کاسه سر = جمجمه (پ) Crâne
 کالا = مال التجاره - متاع Marchandise
 کالبد شکافی = تشریح عملی Dissection
 کالبد شناسی = تشریح عملی برای شناسائی اندامهای بدن Anatomie
 کالبد گشائی = فتح میت Autopsie
 کامیار = قاچیان در سقر کردستان
 کان = معدن Mine
 کان شناسی = معدن شناسی Minéralogie
 کانون سوارکاران = ژکی کلوپ Jockey club
 کانی = معدنی (ز) Minéral
 کاو = مقعر (ف) Concave
 کاواک = مجوف Creux
 کاواکان = گروهی از جانوران دریائی که در تن آنها کیسه های مجوف است
 Coelentérés
 کاهش = تفریق (ح) Soustraction
 کاهش باب = مفروق منه (ح)
 کبودان = قوتلو - دربخش سقر کردستان
 کتابخانه = بيبليوتک Bibliothèque
 کتابشناس = بيبليوگراف Bibliographe
 کتابفروشی = مغازه ای که در آن کتاب فروخته میشود Librairie
 کج راهی = انحراف Déviation
 کدوئیان = تیره ای از رستنی های گلدار که خیار و کدو جزو آن است
 Cucurbitacées

کرانه = ساحل دریا (Littoral (z)

کرچی = قایق پاروئی یا موتوری

کردکوی = (كُرْ دُ ك و ی) کرد محل

کُرک = (كُرْ رَ ك °) پشم یا پر بسیار نرم Duvet

کرمینه = حالتی از حشرات که شکل آنها مانند کرم است Larve

کرو = (كِرْ رَ و °) کرچی بادی

کشاورزی = فلاحت Agriculture

کشترگاه = مسلخ محل کشتی حیوانات

کشت = زراعت برای پرورش میکروب (ب) Culture

کشتی = قابل رزاعت Arable

کفروان = جانورائیکه بر روی کف پا راه میروند - مانند خرس Plantigrades

کفک = (كَفْ فَ ك °) قارچهاییکه بر روی مواد غذایی میروند Moisissure

کلاپرک = (كُلْ لَ ا پَ رَ ك °) ساقه ای که گلهای کوچک بسیار بر روی آن

قرار میگیرند مانند گل آفتاب گردان Capitule

کلاچک = قلعه حقه در بخش سقز کردستان

کلافه = رشته های در هم تابیده Lacis

کلاک = بیابانیکه در هنگام بارندگی سبز شده و در تابستان خشک شود - استپ (ز)

Steppe

کلاوه = (كُلْ لَ ا لَ ه °) برجستگی یا رشته های بالای مادگی گیاه - استیگمات

Stigmate

کلاتر = رئیس کلاتری Commissaire

کلاتری = کمیساریا Commissariat

کلاترمرز = کمیسر سرحدی

کلانده = قیلون در سقز کردستان

کلاهک = محفظه ریشه Coiffe

کلید = مفتاح Clef

کمان = قوس (ه) Arc

- کم بسامد = باس فرکانس Basse fréquence
- کمبود = چیزی یا پولی که در هنگام تراز کردن حساب کم می‌آید Déficit
- کمر = فطن Lombe
- کمر درد = لوم باکو Lumbago
- کمینه = مینی موم - حدائق (۵ . ح) Minimum
- کنار = ساحل رود (ز) Rive
- کناره = ساحل بطور کلی Rivage
- کنده = (كُ نْ دِهْ) قسمت پائین درخت Souche
- کنسول = قنصول Consul
- کنسولیاری = ویس قنصول Vice- consul
- کنش = (كُ نْ شْ) فعل در اصطلاح علمی (ف) Action
- کوپلان = ده فیلاتو - در سقزکردستان
- کوچک = فوجق - در کردستان
- کوژ = محدب convexe
- کوشک = فاشق درسقزکردستان
- کود رست = (كُ وْ دُ رُ سْ تْ) گیاهانی که بر روی کود می‌رویند
- Fumicole
- کولاب = آبگیر کوچک که آب در آن بماند (ز) Mare
- کوه‌زا = ارژنیک (ز) Orogénique
- کوه‌زائی = حرکات پوسته زمین که موجب تشکیل کوه‌ها میشود (ز)
- Orogénèse
- کوی = کوجه‌ها ای که بهنای آنها از شش تا ۱۲ متر است
- کیفر = مجازات (د)
- کیفری = جزائی (د)
- کیسه = حفره‌های درونی بدن که بتوسط حیوانات طفیلی پیدا میشود (پ)
- Kyste

Enkystement = کیسه بندی

S'enkyster = کیسه بستن

کیسه داران = حیواناتی که در زیر شکم آنها کیسه ها ای است و بچه های خود را

در آن میپروراند Marsupiaux

گ

گما و صندوق = صندوق بزرگ آهنی را گویند Coffre - fort

گچساران = گچ قره‌کلی نزدیک بهجان

گداز = ذوبان Fusion

گدازه = (گ د ا ز ه) سعیر آتشفشانی (ز) Lave

گذر = (گ ذ ر °) معبر

گذرنامه = تذکره - پاسپورت - نوشته ای که برای مسافرت باشخاص داده میشود

Passeport

گرازیها = قیمتی Précieux

گرازی = ثقل Pesanteur · Gravité

گرازیگاه = مرکز ثقل Centre de gravité

گرایش = تمایل Tendance

گردافشانی = پراکنده شدن کرده گل (ک) Pollinisation

گردباد = باد شدیدی که بدور خود میچرخد Tourbillon

گرد دهانان = تیره‌ای از ماهی‌ها که دهان آنها گرد است Cyclostomes

گردش = جریان Circulation

گردش خون = دوران دم

گردنا = (ک ر د ن ا) استخوان رزفه - استخوان مکعبی سرزانو Rotule

گردو نیان = تیره ای از رستنی‌ها که گردو جزء آنها است Juglandées

گرده = (ک ر د ه °) قرص (ف) Disque

گرده = (ک ر د ه °) کلیه (پ) Reins

گرده = (ک ر د ه °) گرد زرگل (ک) Pollen

گروزن = طریق مخصوص قرار گرفتن گلها در بالای شاخه‌ها مانند گل شمشاد یا گل

گاوزبان Cyme

گرماسنج = کالری متر (ف) Calorimètre

گرمابه = حمام

گرمسار = قشلاق - ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن شمال

گرو = رهن Gage

گروگان = مرهونه

گروه = گروه (ز) Groupe

گریبانک = کریانه کوچک (ک) Involucre

گریبانه = حلقه ای از گوشوارک ها که در پای گل‌های چتریست Involucelle

گزارش - ۱ = راپورت Rapport

۲ = شرح و تفسیر و تعبیر

گزش = لذع (ب) Mursure

گسله = گسیختگی آشکوبهای موازی - طبقات زمین (ز) Faille

گسیختن = فسخ (د)

گش = (گ ش) مایع‌هاییکه در بعضی از حفره های بدن جمع میشود (ط)

Humeur

گشتاور = (گ ش ت آ و ر) عزم در اصطلاح مکانیک Moment

گشتی = (گ ش ت ی) دسته ای از نگهبانان که در مسافت معینی حرکت میکنند

Patrouille

گشنگیری = لقاح Fécondation

گش‌نیدن = آمیختن نر و ماده Féconder

گفتگو = دعوی (د)

گل آذین = (گ ل آ ذ ی ن) طریق جای گرفتن گلها بر روی شاخه ها

Inflorescence

گلبرگ = هر یک از برگهای رنگین گل - پتال Pétale

گل خیزان = قلیان - در سنج کردستان

گلزار بالا = قوزلو علیا در سقز کردستان

گلزار پائین = قوزلو سفلی

- گل سنگ = (ک ن ل س ن م ک °) لیخن (ک) Lichen
- گلشن = (ک ن ل ش ن °) گلین در سنج کردستان
- گلو = حلق (پ) Gorge
- گلوگاه = بلعوم (پ) Pharynx
- گلووی زهدان = عنق رحم (پ) Col de l'utérus
- گماشتن = نصب
- گمانش = (ک م ا ن ش °) سبر - عمل تعیین عمق Sondage
- گمازه = مسبار - آلتی که با آن عمق را تعیین میکنند Sonde
- گمانه زدن = تعیین کردن عمق Sonder
- گنج = (ک ن ج °) حجم (ف-ه) Volume
- گنجا = حجیم (ف) Volumineux
- گنج زار = میزان الحجم ترسیمی Pléthysmographie
- گنجه = (ک ن ج ه °) قسه
- گنجینه = مخزن کتاب در کتابخانه Dépôt
- گندزدا = (ک ن ز د ا °) ضد عفونی کننده Désinfectant
- گندزدانی = ضد عفونی کردن Désinfection
- گند زوده = ضد عفونی شده Désinfecté
- گندمان = طاهر بوغدا در سقز کردستان
- گند میان = تیره ای از رستنی ها که گندم جزء آنها است Graminées
- گنگ = (ک ن ک °) اصم (ح)
- گوا رش = مضم Digestion
- گواه = شاهد (د)
- گواه خواهی - گواه خواستن = استشهاد و استشهاد کردن (د)
- گواهی = شهادت (د)
- گواهی نامه = شهادت نامه - سر تیفکا Certificat
- گوشت فروشی = قصاب
- گوشک = اذین - گوش کوچک Auricule

گوشوارك = گوشوارهای کوچک دنباله برگ - استیول Stipule

گومیشان = کش تپه در کرکان

گوشه = زاویه (ه)

گوشه باز = زاویه منفرجه (ه) Angle obtus

گوشه تند = زاویه حاده (ه) Angle aigüe

گونه - ۱ = خد (پ) Joue

۲ = نوع (ط) Espèce

گویا = منطق (ح)

گوی = کره (ه) Sphère

گیاه = نبات Plante

گیاه شناسی = معرفة النبات Botanique

گیرك = پرز - دوشاخه برای گرفتن جریان برق Prise

گیره = دوشاخه دهان جانوران (ج) Pince

ل

لاشه = جسد (پ) Cadavre

لاشه خوار = جانورانیکه لاشه جانوران دیگررا میخورند (ج) Nécrophores

لاله و شان = جانوران دریائی که بدن آنها مانند گل لاله است (ج) Crinoïdes

لایه = طبقه زمین (ز) Couche

لای = رسوب آب رودخانه (ز) Limon

لب = شفه Lèvre

لبدیشان = تیره ای از رستنی های گل دار که گل آنها دارای دو لب است مانند نعناع

Labiées

لجن = کلی که در ته آب میماند Vase

لرزان = مرتعش - دارای حرکت رفت و آمدی Tremblant

لشاب = جایی که در آن آب ایستاده و در آن علف و نی بروید (ز) Marécage

لغزش = تغییر محل جسمی بر روی جسم دیگر چنانکه نفلتد و نچرخد (ف)

Glissement

لگنچه = حوضچه (پ) Bassinet

لگن = خاصره Bassin

۴

- مادگی** = بیستیل - آلت تأنث در کل Pistil
- ماران** = گروهی از جانوران که مار جزء آنها است Ophidiens
- مارپیچ** = خطی که در یک سطح بدور خود میپیچد مانند چنبره زدن مار بدور خود
- در روی زمین (ف) Spirale
- مارسانان** = گروهی از جانوران که شبیه بهمار هستند Ophiurides
- مازیار** = حاج علیقی - درکرگان
- ماسه** = شن بسیار نرم (ز) Sable
- ماسه زار** = صحرائیکه ماسه نرم دارد (ز) Sablière
- ماسه زی** = جانورائیکه در ماسه زندگی میکنند (ج) Arénicole
- ماشوره** = ساقه هائیکه میان آنها خالی است مانند نی (گ) Chaume
- ماکیانیان** = تیره ای از پرندگان که مرغ خانگی و کبک جزء آنها است Gallinacées
- ماش** = اصطکاک (ف) Frottement
- ماما** = قابله
- مامک بالا** = مامق علیا در سقر
- مامک پائین** = مامق سفلی
- مانداب** = جائیکه در آن آب مانده و متعفن میشود
- ماندگار** = لایتغیر - چیزیکه پیوسته در یک حال مانده و تغییر نمیکند
- Persistent-Permanent
- مانده** - ۱ = تفاوت دریافتی و برداختی یک تجارت خانه Solde
- ۲ = تفاضل (ح) Reste
- مایچه** = عضله (پ) Muscle
- مایچه شناسی** = معرفة العضلات (پ) Myologie

مايه = واكسن (پ) Vaccin

مايه زنى = عمل واكسن زدن (پ) Vaccination

مايه كوبى = تلقيح واكسن Vaccinothérapie

مجري = ميوه خشكى است كه مانند جعبه اى يك در دارد - مثل تخم خرفه (ك)

Pyxide

مخچه = دماغ اصغر (پ) Cervelet

مدال = Médaille

مرجان = Corail

مرداب = پيش رفتكى كوچك دريا درخشكى (ز) Lagune

مردسياسى = رجل سياسى

مردم شناسى = آنتروپولوژى - علميكه بشرح كارهاى مادى اقوام مختلف ميپردازند

Anthropologie

مرده = متوفى (پ) Mort

مرده زاد = مولود مرده بدنيا آمده Mort-né

مرده زادى = (پ) Mortinatalité

مَرزدار = مأمورين سرحدى

مَرزدارى = اداره گارد سرحدى

مرگ = موت Mort

مَرَك داران = جانوران يك سلولى كه بر روى آنها چندين مژه است Ciliés

مسكين خانه = دارالمساكين

مشك اباد = ابراهيم آباد - ايستگاه شماره هجده راه آهن جنوب

مشگيزه = (م ش گ ي ز ه) كيسه كوچكى كه مانند مشك كوچكى در سربرگهاى

بعضى گيامان است (ك) Ascidie

مغاكى = منسوب بقسمتهاى بسيار عميق دريا Abyssal

مغز تيره = نخاع - مغز حرام

مفاصا = سندی كه پس از رسيدگى بحساب شخصيكه محاسبه برعهده او بوده داه ميشو

Décharge

- مکینه = (مَک ی ن °) محجمه - آلت مکیدن Suçoire
- ملوان = (مَ ل و ا ن °) ملاح در کشتیهای تجارتي
- مو = شعر (ط) Poil
- موئین = شعریه (ط) Capillaire
- موزه = مکانیکه آثار صنعتی گرانها را در آن نگاه میدارند Musée
- موشک = فوزه Fusée
- مومیا کاری = مومیفی کاسیون Momification
- موی رگ = عروق شعریه Vaisseaux capillaires
- مه = بخار آب پراکنده در هوای نزدیک زمین Brouillard
- مهاباد = ساوجبلاغ مگری
- مهار = هوبان - قسمتی که در هواپیما بالها را بهم وصل میکند Hauban
- مهر = استامپ
- مهران رود = میدان چای در تبریز
- مهر انگشت = اثر انگشت Empreinte digitale
- مهره = (مُ ه ر ه) فقره Vertèbre
- مهره داران = ذوققار (ج) Vertébrés
- مهره های پشت = فقرات ظهري (پ) Vertèbres dorsales
- مهره های کمر = فقرات قطنی (پ) V. lombaires
- مهره های گردن = فقرات عنقی (پ) V. cervicales
- مهمیز = دنباله ای که در پای بعضی از گلبرگها دیده میشود (گن) Eperon
- مهنای = یکی از درجات نیروی دریائی
- میان = وسط (ه) Milieu
- میان بسامد = Moyenne fréquence
- میانگین = متوسط و معدل حسابی و هندسی Moyenne
- میانه - ۱ = معدل مقادیر (ر) Médiane
- ۲ = متوسط Moyenne
- ۳ = میانج - در آذربایجان
- ۴ = خطی که از رأس مثلث بوسط قاعده متصل شود Médiane

میانین = قسمت پائین لگن خاصره در انسان (پ) Périnée

میرابی = دایره میاه

میزه شناس = متخصص در امراض بولی (پ) Urologue

میزه نای = مجرای حالب (پ) Urètre

میکرب شناس = میکریولوژیست (پ) Microbiologiste

میکرب شناسی = میکروبیولوژی (پ) Microbiologie

میله = رشته باریک زیر پرچم در گلها (ک) Filet

مین = دستگاهی که در زیرکشتیها برای شکستن آنها گذاشته میشود Mine

میوه خوار = جانورانی که خوراک آنها میوه است . (ج) Fructivores

ن

- نا بجا** = عرضی (ط) Adventif
ناخستو = (ن ا خ س ت و) منکر (د)
ناخدا = سرهنگ نیروی دریائی
ناخنک = ناخن کوچک (ک) Onglet
ناراسته = غیر مستقیم (ط ح) Indirecte
نازک نی = قصبه صغری Péronée
ناژیوان = تیره ای از درختان مانند سرو و کاج Conifères
ناشکوف = میوه خشک باز نشونده Indéhiscant
نام آوران = نهار خوران در راه چالوس
نام و نشان = سچل
نامه = مرقومه - مراسله
نانوا = خباز
نانواخانه = خباز خانه
ناو = کشتی جنگی
ناو استوار = استوار نیروی دریائی
ناوبان = ستوان نیروی دریائی
ناوبر = راننده کشتی
ناوبری هوائی = آئروناویگاسیون Aèronavigation
ناوتیپ = مجموعه کشتی های جنگی که دارای دو یا سه ناو گروه است نظیر لشکر در ارتش
ناوپایان = گروهی از جانوران دریائی Scaphopodes
ناودیس = چین خوردگیهای زمین که بشکل ناو است (ز) Synclinal
ناوسروان = سروان نیروی دریائی

- ناوچه = کشتی جنگی کوچک
 ناوشکن = کشتی کوچک تندرو برای دنبال کردن اژدر افکنها Contre-torpilleur
 ناوسمان = مجموع کشتیهای جنگی یک دولت Flotte
 ناوگروه = دو یا سه دسته کشتی - نظیر تیپ در ارتش
 ناوی = سرباز نیروی دریائی
 ناهنجار = بی قاعده و برخلاف طریقه معین Anormal
 ناهید = نجف آباد - ایستگاه شماره هفت راه آهن جنوب
 نای = نصبة الریه Trachée-artère
 نایژه = شعبه نصبة الریه Bronche
 نبرد = محاربه مابین دو سپاه Bataille
 نبرد ناو = کشتی تندرو جنگی Croiseur de bataille
 نبض نگار = میزان النبض ترسیمی Sphygmographe
 نخ گروهبه = نخ عمامه
 نخوار = بشکل نخ (ط) Filiforme
 نخست = اول (د)
 نخست وزیر = رئیس الوزراء
 نرخ = ارزش هر سند یا سهم در روز معین Taux. Cours
 نرده = اشل - مقیاس (ه) Echelle
 نرم ماده = ذوجنبتین (ط) Hermaphrodite
 نرم بالگان = مامی هائیکه باله های آنها نرم است . (ج) Nalacoptérygiens
 نرم شامه = ام الرقیق Pie-mère
 نزار = آرخ - در گرگان
 نزم = ابر خفیف Brume
 نژاد = (ط) Race
 نژاد شناسی = Ethnographie-Ethnologie
 نشانه = اندیس Indice
 نشانی - ۱ = علامت - قرائن و امارات

۲ = علامت مخصوصی که بر روی گذر نامه یا شناسنامه گذاشته میشود

Signalement

نگار = تصویر Image

نگاره = شکل (ف) Figure

نگارش = انطباعات

نگهبانی = کشیک

نگهبان = کشیک چی

نم = رطوبت Humidité

نما - ۱ = اکسیژان Exposant

۲ = مد Mode

نمای روان = نیم رخ علم النفس Profil psychologique

نمایندگی = آژانس Agence

نماینده = آژان بانگ در شهرهای دیگر Agent

نمرویان = حیوانات نقوعیه (ط) Infusoires

نم سنج = میزان الرطوبه Hygromètre

نمک = ملح Sel

نمناک = مرطوب Humidité

نمودار = گرافیک Graphique

نمونه = Spécimen

نوار چسب = باندنرل Banderolle

نوان = نوسان کننده Oscillant

نوان خانه = دارالعجزه

نودز = احمد آباد ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن جنوب

نوسنگی = عصر حجر جدید Néolithique

نشست = فرو نشستن زمین یا کوهستان Affaissement

نوش = ماده شیرین پای کلبرکها Nectare

نوشابه = مشروب Boisson

نوش آور = گلبرگی که دارای نوش است Nectarifère

نوش جای = محل نوش در گله (ط) Nectare

نوش افزار = لوازم التحریر

نوکار = اکسترن در بیمارستان Externe

نوكدل = رأس القلب Pointe du coeur

نوکردن = تجدید کردن Renouveler

نهان دانگان = مستورالبنور (ک) Angiospermes

نهانزا = مخفی التناسل (ک) Cryptogame

نهانزادان آوندی = مخفی التناسل وعائی Cryptogames vasculaires

نهنج = طبقی که در گلهای مرکب بر روی آن گلهای کوچک قرار می گیرند.

Receptacle

نیام = غلاف برگ یا گل (ک) Gaine

نیام بالان = گروهی از حشرات که بالهای آنها در غلافی است Coléoptères

نیامک = میوه خشکی که دانه های آن در غلافی قرار دارد مانند لوبیا Gousse

نیام ماهیچه = غلاف عضلانی Aponévrose

نیرو = فوه Force

نیروسنج = میزان القوه - دینامومتر Dynamomètre

نیروی دریائی = قوای بحری - اصطلاحات نیروی دریائی و نامهای افسران نیروی

دریائی از اینقرار است

ناوی = تاپین

سرناوی = سرجوخه

مهنای = کروهبان

ناواستوار = استوار

ناوبان = ستوان

ناوسروان = سروان

ناخداسه = سرکرد

ناخدا = سرهنگ

دریادار = امیرالبحر ۳

دریابان = امیرالبحر ۲

دریا سالار = امیرالبحر ۱

برای نامهای زیر :

ناو - ناوچه - کرجی کرو بردناو - رزمناو - پیگرد - ناوشکن - اژدرانداز - اژدر افکن
توپدار - زیردریائی - بخود آنها رجوع شود

فیزک = شهاب ساقطه Etoile filante

فیستان = قامبشله در سنج کردستان

فیش = دندانهای انیاب (پ) Canine

فیم بالان = تیره ای از حشرات که یکی از دو بال آنها بال دیگر را تا نیمه میوشاند

Hémiptères

فیمساز = منصف الزاویه (د) Bissectrice

نیمکره مغز = (پ) Hémisphères cérébrales

و

- وابسته = Attaché آتاشه
 واپسین = آخرین (د)
 وات سنچ = وات متر Wattmètre
 واخواستہ = معترض عنہ (د)
 واخواست = اعتراض - پرتست Protêt
 واخواہ = معترض (د)
 واخواستین = بجا آوردن واخواست Protester
 واخوانده = معترض علیه
 واخواهی - ۱ = عمل واخواست
 ۲ = اعتراض
 وارسی = رسیدگی کردن بچیز یا بکاری - معیزی
 واروک = برجستگی روی پوست Verrue
 وارون = معکوس Inverse
 واربختن = تصفیه Liquider
 واریز = عمل واربختن Liquidation
 وازدن = رد (د)
 وازنش = دفع - پس زدن Répulsion
 واکنش = عکس العمل Réaction
 واسگذارنده = کسیکه چیزی را فروخته و بدیگری میدهد Cédant
 واگرانی = تباعد Divergence
 والان = گروهی از بیستانداران دریائی Cétacées

وام = قرض

وام فرسانی = استهلاك دين Annuité

ورسك = (و ر س ° ك) عباس آباد - ایستگاه شماره ۱۸ راه آهن شمال

ورشكست = بازرگانی که بواسطه مرتكب شدن خطا تواند وام های خود را بپردازد

Banqueroutier

ورشكستگی = وضع آن بازرگان Banqueroute

وزارت بازرگانی = وزارت تجارت

وزارت پيشه و هنر = وزارت صناعت

وزارت دادگستری = وزارت عدلیه

وزارت دارائی = وزارت مالیه

وزارت راه = وزارت طرق

وزارت فرهنگ = وزارت معارف

وزارت کشور = وزارت داخله

وضع = حالت بدهی یا دارائی تجارتخانه از حیث اسناد تجارتي وارز Situation

وشمگیر = بیشك محله در کرگان

ولت سنج = ولنمتر Voltmètre

ویژه = تلگراف لوکس Télégramme de luxe

هاسپ = اسپر (ط) Spore

هاسپدار = Sporulé

هاسپ فشانى = پراکنده کردن هاسپ Sporulation

هاسپچه = هاسپ کوچک Sporule

هاسپ سزاري = (ط) Sporisation

هال = دروازه در فوتبال Goal

هال بان = دروازه بان در فوتبال Goal keeper

هاله = دایره بخار یا ابری که بدور ماه یا آفتاب دیده میشود. Halo

هامن = سطح مستوی (ه) Plan

هامون = بیابان صاف و مسطح (ز) Plaine

هز زند = هلاکو - یکی از ایستگاه های راه آهن آذربایجان

هزارگان = الوف (ح)

هزاره = الف (ح)

هزینه = مخارج

هستویه = نوک لئل (ط) Nucléole

هستی = وجود Existence

هسر = (ه س ر) یخی لغزان که در سرمای سخت بر روی زمین می بندد

Verglas

همارا = مختصات هندسی (ه) Coordonnées

هم ارز = دو چیز که ارزش آنها برابر باشد (ب) Equivalent

هم ارزی = برابری ارزش دو چیز Equivalence

هم بستگی = ارتباط اشياء و مواد با یکدیگر Corrélation

همانند = شيه Semblable

همچشمي = رقابت Concurrence

ههچند = معادل (ح) Equivalent

ههچندي = معادله (ح) Equation

همرس = متقارب (ه) Concourant

همزمان = متساوی الزمان (ف) Synchrone

همزیستی = شريك شدن دو گیاه برای زندگی Symbiose

همگرانی = متقارب Convergence

همنگار = فهرستها و جدولها تا که دو قسمت آن پهلوئی یکدیگر و با هم نگاشته میشوند

Synoptique

هنجار = وضع و اندازه معین Norme

هنر پیشگان = اریستها Artistes

هنر سرای عالی = دانشکده صنعتی

هوایما = آیریلان - طیاره Aéroplane

هواسنج = بارومتر Baromètre

هواسناسی = آئرولوژی Aérologie

هويزه = (ه و ی ز ه) حویزه در کنار رود خانه کرخه

می

یاد = حافظه Mémoire

یادآوری = راپل Rappel

یاد داشت پرداخت = یاد داشتی که در هنگام پرداخت پول برای مشتری فرستاده می شود.

یاد داشت در یافت = یاد داشتی که در هنگام دریافت پول برای مشتری فرستاده می شود.

یاخته = سلول Cellule

یار فل = یورقل - در سقز کردستان

یار یگاه = پست امدادی

یاور = سرکرد شهربانی

یکان = آحاد (ح)

یکزمان = متحدالزمان Isochrone

یکه = واحد

یکی کردن = اونی فه Unifier

ترکیبات عربی

برابر هائی که برای ترکیبات عربی در فرهنگستان پذیرفته شده از اینقرار است :

آخر الامر	سرانجام - آخر کار - باخر
ابدالدهر	جاودان - جاوید - همیشه
اباعنجد	پدر برپدر - پشت درپشت
اصالة - بالاصاله	ازسوی خود
اصلا و فرعا	مایه و سود - سرمایہ و بهره
اظهر من الشمس	روشن تر از آفتاب
الغرض	باری - آخر
الی آخر	تا آخر
الی الحال - الی الان	تاکنون - تا این دم
الی غیر النهایه	بی کران - بی پایان
امرار معاش	گذران
اولو الامر	فرمانروایان
ایاب و ذهاب	رفت و آمد - رفت و برگشت
بئس البدل	بدتر از آن
باحسن وجوه - باحسن شقوق	بهترین راه - بهترین صورت - بهترین روی
بلاخره	بهترین روش
بالذات	باری - آخر
بالضوره	بذات - ازین - بگوهر
بالطوع و الرغبه	ناچار - ناگزیر
	بطیب خاطر - بدلخواه - از روی میل

سراسر - یکسره - همگی	بالکل
یکباره - یکبارگی	بالمرة
در نتیجه	بالتیجه
فراوان - بسیار	بجد و فور
دفع الوقت میکند - امروز و فردا میکند	بدفع الوقت میگذراند
بچشم خود - بدیده خود	برای العین
دیر فهم - کند فهم - دیر یاب - کم هوش - کودن	بطئی الانتقال
خرید و فروش	بیع و مبیاعه - بیع و شری
در پناه	تحت الحمایه
نوبیان - نوبیاد - تازه بنیاد	جدید الاحداث
تازه ساز - نوساز - نو ساخت	جدید البناء
نو رسیده - تازه رسیده - تازه وارد - نو آمده	جدید الورد
ارجمند - بلند پایه - بزرگوار	جلیل القدر
هم کیسه	جمع المال
تا بتوان	حتی الامکان
بدستور - بهرمان - بفرموده - بفرمایش	حسب الامر
بنا بمعمول - بر حسب معمول	حسب الم معمول
بر حسب وظیفه - بنا بوظیفه - از روی وظیفه	حسب الوظيفه
خوش رفتاری	حسن سلوک
خوش گمانی	حسن ظن
روز افزون	دائم التزايد
در این گيرو دار - در این میانه	در این حبص و بیص
متعاقبا - در پی - پیرو	در تعقیب - متعاقب
دستور - دستور کار	دستور العمل
یست - فرومایه - نا جوانمرد	دنی الطبع
برگشت	رجوع - مراجعه
تر زبان	رطب اللسان

خشک و تر - یاره - گزافه	رطب و یابس
بناخواست - بناخواه	رغمالانف
نازک دل	رقيق القلب
راد - جوانمرد - گشاده دست	سخی الطبع
تند فهم - زود فهم - تند هوش - تند یاب - زودیاب - تیز هوش	سريع الانتقال
تندکار - چالاک	سريع العمل
نیک سرشت - پاک نهاد	سليم النفس
سالهای گذشته	سنوات ماضیه
سال گذشته	سنه ماضیه
زشت خوئی - بد خوئی - کج خلقی	سوء خلق
بدرفتاری	سوء سلوک
بدگواری	سوء هاضمه
آسان - خوب - آسانرو	سهل العبور
آسان چاره	سهل العلاج
زود پذیر - زود باور	سهل القبول
آسان رس - آسان یاب	سهل الوصول
تند - زنده - درشتگوی	شديد اللحن
آغاز	شروع و ابتدا
همباز - شریک در دارائی	شريك المال
درستی و نادرستی	صحت و سقم
تن درست - سالم	صحيح البنيه
درستکار - راستکار - درست کردار	صحيح العمل
تن درست - سالم	صحيح المزاج
دشوار یاب	صعب الحصول
بد - سخت - دشوار - دشوار رو - دشوار	صعب العبور

دشواررس - دشوار یاب - دیریاب	صعب الوصول
خرد سالی	صغیر سن
شایستگی	صلاحیت
سست نهاد	ضعیف النفس
درست - راستا راست	طابق النعل بالنعل
چشم بهم زدن - بیکدم - بیک چشم زدن - بیک چشم زد	طرفة العين
خواهی نخواهی - خواه ناخواه	طوعا و کرها
بلند قد - بلند بالا	طویل القامه
یکاره بیهوده	عاطل و باطل
سر انجام - آخر کار - بآخر	عاقبت الامر
آمد و شد	عبور و مرور
نداشتن - نبودن	عدم وجود
بی همتا - بی مانند - بی همال	عذیم النظیر
تنومند - کلان - گنده	عظیم الجثه
پیوسته - دمام	علی الاتصال
بویژه - بخصوص	علی الخصوص
اندک اندک - رفته رفته - کم کم	علی التدریج
برسم - چنانکه رسم است	علی الرسم
بنا خواست - بناخواه	علی الرغم - علی رغم
یکسان	علی السوی - علی السویه
سپیده دم	علی الطلوع
بظاهر - برحسب ظاهر - بصورت - برحسب صورت	علی الظاهر
کور کورانه - نسنجیده - ناسنجیده	علی العمیا (علی العمی)
ناگاه	علی الغفله
در دم - بی درنگ - هماندم - در زمان	علی الفور
چندانکه بتوان - چندانکه بشود	علی قدر الامکان
هنگام اقتضا	عند الاقتضا

اگر بشود - هر زمان بشود - هر گاه بشود
 هنگام حاجت - وقت حاجت - هنگام نیاز
 اگر لازم باشد - اگر بایستی
 هر گاه باید - چون لازم شود - هر گاه لازم شود
 وقت لزوم

بزودی - بهمین زودی - بهمین نزدیکی - زود -
 زود باشد که

از اینرو - بنابراین
 چشم پوشی - گذشت
 انجام ناپذیر - اجرا ناپذیر - پیش نرفتنی
 ناپذیرفتنی - باور نکردنی
 نشدنی

آسوده خاطر - آسوده دل
 زشتخو - بدخوی - تبه خوی
 چه بهتر - بسیار خوب
 بالجمله - باری - اندکی

براستی
 دردم - بی درنگ - هماندم - در زمان
 همانجا - در جای
 انجام پذیر - اجرا پذیر - پیش بردنی
 پذیرفتنی - باور کردنی
 از دیرباز - روزگار پیش - روزگار پیشین

سنگدل - دل سخت - سخت دل
 کوتاه - کوتاه قد
 راهزنان

بریدن
 بر انداختن - ریشه کن کردن

عند الامکان

عند الحاجة

عند الضرورة

عند اللزوم

عنقریب

عليهذا

غمض عين

غير قابل اجرا

غير قابل قبول

غير ممكن الوقوع

فارغ البال

فاسد الاخلاق

فيها

في الجملة

في الحقيقة

في الفور

في المجلس

قابل اجرا

قابل قبول

قديم الايام

قسى القلب

قصير القامة

قطاع الطريق

قطع وفصل

قلع و قمع

هياهو - هممه - گفتگو	قیل و قال
بهین دوست	کامله الوداد
الخوردگی	کبر سن
مانند پیش - مانند گذشته	کما فی السابق
چنانکه بود	کماکان
چنانکه شاید	کما هو حقه
چنانکه باید چنانکه شاید - چنانکه سزد - بسزا	کما یلیق
چنانکه شاید - چنانکه در خور است	کما ینبغی
بی بند و بار	لا ابالی
دست کم	لا اقل
بوژه - بخصوص	لا سیما
ناچیز	لاشی
یهوده	لا طائل
ناچار - ناگزیر	لا علاج
بی قید	لا قید
بی گفتگو بی سخن	لا کلام
ناچار - ناگزیر - دست کم	لا مجاله
بی سود و زیان	لا یضرو لا ینفع
بی معنی	لا یعنی
ناگشودنی - چاره ناپذیر	لا ینحل
پیوسته - بی در بی	لا یقطع
همینکه رسید - برسیدن برورد - بآمدن - همینکه آمد	لدى الورد
تا آمد - تا رسید	
کاشکی و شاید - بوك و مگر	لیت و لعل
شب و روز	لیلا و نهارا
سست نهاد - نرم خوی	لین العریکه
در برابر	ما بازاء

مايه كشمکش	ماب الاختلاف - مابه النزاع
آنچه رفت - آنچه گذشت	ماجرى
تا - تازمانیکه	ماجرى (در صورتیکه بمعنی مرافقه باشد) گفتگو
تا زنده است	مادام
تا زنده ای - تا زنده است	مادام الحیوة
زیر دست	مادام العمر
جز خدا	مادون
بالا دست	ماسوى الله
در بایست	ما فوق
هم شکل - همسان	ما یحتاج
هم رأی همدستان	متحد الشكل
هم سخن - یکدل - یکزبان - همزبان - هم آواز	متفق الرأى
هم سخن - یکدل - یکزبان - همزبان - هم آواز	متفق القول
دمدمی	متفق الكلام
در گذشته	متلون المزاج
ناشناس - ناشناخت - بی نام و نشان - گمنام	متوفى
کونا کون	مجهول الهوية
رنک برنک - رنگارنگ	مختلف الشكل
با آسایش - آسوده - آسوده حال - تن آسان	مختلف اللون
پیش از پیش	مرفه الحال
انگشت نما - برجسته	مزیداً على ما سبق
گذشته از اینکه - با اینکه	مشارا بالبنان
گذشته گذشت	مضافا باینکه
خودکام - خود سر - خیره سر	مضى ماضى
مع الاسف - دریغ - دردا	مطلق العنان
با آنکه با اینکه - با این همه	مع التأسف
	مع الرصف

فراوان - هنگفت - بسیار	معتدبه
شایان - بسیار - زیاد - هنگفت	معتابه
با اینحال - با اینکه - با وجود این	معدك
نامبردگان - نامبرده	مفصلة اسلامى
کم شده - ناپیدا - ناپدید - بی کم	مفقود الاثر
کامیاب - کامروا	مقضى المرام
دست آوردنی - دست دادنی	ممکن الحصول
شدنی	ممکن الوقوع
از سر تا ته - سراسر - از آغاز تا انجام - از اول	من البدوالى الختم
تا آخر - از سر تا بن - سر تا سر	
روی همرفته	من حيث المجموع
تا بتوان - باندازه توانائی	مهما امکن
پشت در پشت	نسلا بعد نسل
در برابر چشم داشتن - پیشنهاد خاطر نمودن - پیش	نصب العين قرار دادن
چشم داشتن	
بهرتر از آن	نعم البدل
و همچنین	وقس على ذلك
امسال	هذه السنه

فهرست واژه های پذیرفته شده در فرهنگستان

بقره قریب قدیم

آ

آریوه = تک انجام
 آژان = نماینده
 آژان بانك = نماینده
 آژان پلیس = یاسبان
 آژانس = نمایندگی
 آژانس اخبار = خبرگزاری
 آژانس معاملات = کارگذاری
 آژیو = صرف
 آژیوتاز = سفته بازی
 آسانسور = بالارو
 آسپتیک = پاک
 آسپسی = پاک‌گی
 آسورانس = بیمه
 آسیدی = مشکیزه
 آسیز = بن‌لاد
 آفسمان = نشست
 آق‌تپه = سفید تپه
 آق‌گنبد = سفید گنبد
 آکت = سند
 آکتیف = دارائی
 آکسلرا حیون = شتاب
 آکن = فندقه

آئروپلان = هواپیما
 آئرولوژی = هواشناسی
 آئروناویگاسیون = ناوبری هوایی
 آبسیس = خفت
 آبگیر کوچك = کولاب
 آبیسال = مناکی
 آتاشه = وابسته
 آپتال = بی‌کلیبرگان
 آپستیل = بی‌نوشت
 آجی‌چای = تلخه رود
 آحاد = یکان
 آخر = پایان
 آخربین = وابسین
 آدیاباتیک = بی‌دررو
 آرتروپود = بند داران
 آرتیستها = هنریشکان
 آرخ = نزار
 آرتیزان = افزارمند
 آرکه‌مون = زرقینک
 آرنیکول = ماسه زی

	آکورد = سازش
	آکومولاتور = انباره
	آکی فر = آب خیز
	آگرمان = پذیرش
	آلطون علیا = زربته بالا
	آلك = جلیك
	آلكلو = آلکون
	آلووبون = آبرفت
	آلور = روش
	آمبریولوژی = رویان شناسی
	آمبریون = رویان
	آمپر متر = آمپرسنج
	آمفی بین = دو زیستان
	آمیختن = کشیدن
	آنتای = رخ
	آنتروپولوژی = مردم شناسی
	آنتروپومتری = تن ییمائی
	آنتن = سرون
	آنتیکلینال = تاقدیس
	آند = فراز
	آنس سیگموئید = خم سینی
	آنکیستمان = کیسه بندی
	آنولپ = پوش
	آنور = بد دم
	آنورگور = بازه
	آنوینم = بی نام
	آوو = دیداری
ابتدا = آغاز	
ابتلاء = دچاری	
ابرام - تائید - تنفیذ = استوار کردن	
ابراهیم آباد = مشکاباد	
ابر خفیف = نرم	
ابلاغ = رساندن	
ابلاغ نامه = رسید نامه	
ابوالمؤمن = یار سا	
اپرون = مهمیز	
اپی = سنبله	
انامین = برجم	
اتان = تالاب	
اتنوگرافی - اتنولوژی = نژادشناسی	
اتودیان = دانشجوی	
اتیکت = برجسب	
اثر انگشت = مهر انگشت	
اثنی عشر = دوازدهم	
اجازه - جواز - لیسانس = پروانه	
احتماء = یرمیز	
احجار ساقطه = شخانه	
احجار متبلور مطبق = بلور لایه	
احجار متورق = پله سنگ	
احراق = سوز آوری	
احشاء = اندرونه	
احصائیه = آمار	
احضار مأمور = فراخواندن	

استخراج = بره‌بختن
 استخوان اطلس = اتلس
 استخوان رصفه = کرده نا
 استخوان زند اسفل = زند زیرین
 استخوان زند اعلى = زند زیرین
 استخوان کعب = بجول
 استشهد و استشهد کردن = گواه
 خواهی و گواه خواستن
 استنطاق = بازپرسی
 استوار دریائی = ناور استوار
 استومات = روزنه
 استهلاك دين = وام فرسائی
 استیبول = کوشوارک
 استیل = خامه
 استیکمات = کلاله
 اسعار = ارز
 اسقاط شدن = فرسودگی
 اسکادر = بخش
 اسکار پمان = تنده
 اسکافوپد = ناوپایان
 اسمعیل زائی = شه بخش
 اشپیل = سنجاقک
 اشتعال = افروزش
 اشرف = به‌شهر
 اصطکاک = مالش
 اصل سند = بنچک
 اصلی = بنیادی

احمدآباد = نودز
 اختلاط و امتزاج = آمیزه
 اداره استخدا م پرسنل = کارگزینی
 اداره پدیس = سرکلانتری
 اداره کننده بخشی شهرستان =
 بخشدار
 اداره گمارد سرحدی = مرزداری
 ادريس آباد = شازند
 ادويه شناس = داروشناس
 ادويه شناسی = دارو شناسی
 ارجاع = فرستادن
 ارزاق = خوار بار
 ارزش سند = نرخ
 ارتفاع = بالا
 ارتفاع نقطه از سطح = برز
 اسپر = هاک
 اسپروله = هاک‌دار
 اسپریزاسیون = هاک‌گذاری
 اسپسیمان = نمونه
 اسپیرال = ماریج
 اسنارت = تک آغاز
 استارتر = آغازگر
 استاز = کارآموزی
 استاژیر = کارآموز
 استامپ = مهر
 استپ = کلاک

الوف = هزارگان	اصم = کنگ
الهبهار = خدایار	اصول تداوی = درمان شناسی
ام الرقیق = نرم شامه	اصول محاکمات = آئین دادرسی
ام الشرائین = آورتا	اطفانیه = آتش نشانی
ام الغلیظ = سخت شامه	اعتبار متحرك = تنخواه گردان
امام زاده جعفر = پیشوا	اعتبار نامه سیاسی = استوار نامه
امتحان نسج زنده = بافت برداری	اعتراض = واخواهی - واخواست
امداد = راستا	اعلان و اعلامیه = آکھی
امچلی = بناور	اغشیة دماغی = یاشام مغز
امراض انفرادی = بیماریهای پراکنده	افتتاح حساب = بازکرد
» درونی = بیماریهای درونی	افقی = ترازوی
» خارجی = بیماریهای بیرونی	افوندرمان = رمبش
» دماغی = بیماریهای مغز	افوندره = رمیدن
» روحی = بیماریهای روان	افه = سند
» ساریه = بیماریهای واگیر	اکابر = سالمندان
» عصبی = بیماریهای بی	اکسپوزان = نما
» مجاری بول = بیماریهای	اکزه کواتور = روانامه
میزه راه	اکسپلر اسیون = بی کردی
» گوش و حلق و بینی =	اکسترن = نوکار
بیماریهای گوش و گلو و بینی	اکلرمان = روشنائی
» وبائی = بیماریهای جهانگیر	اکلیل = دیهم
» محلی = بیماریهای بومی	اکیزه تینه = دم اسپیان
» مناطق حاره = بیماریهای	اکمی فودزم = خاربوستان
کر مسیر	اکمی نید = خارداران
» نسوان = بیماریهای زنانه	اکمیوالان = هم ارز
امپرنیه = آلودن	اکمیوالانس = هم ارزی
امیر البحر دو = دریابان	الف = هزاره

اورژنز = کوه زائی
 اورژنیک = کوه زا
 اوف = تخم
 اوفوریاسه = فریبونان
 اوفیدین = ماران
 اوفیورید = مارسنان
 اول = نخست
 اومبل = چتر
 اومبلول = چترک
 اومبلیفر = چتریان
 اونیفیه = یکی کردن
 اوول = تخمک
 اونپار = تخمگذار
 اهل خبره = کارشناس
 ایانچی = پادار
 ایالت = استان
 ایچی = ایشه
 ایلاووس = روده دراز
 ایستگاه سفید چشمه = ایستگاه فوزیه
 ایلو = آلا

ب

باتای = نبرد
 باتیال = ذری
 باج قپان = قیانداری
 باران شدید = رگبار
 بارزالتناسل = پیدازا

امیر البحر سه = دریادار
 امیر البحر یک = دریا سالار
 انتخاب کردن = برگزیدن
 انترن = کارورز
 انجراف = کج راهی
 انجلال = برجیدگی
 انجنا = خمیدگی
 اندکس = فهرست
 اندیس = نشانه
 انطباعات = نگارش
 انعکاس نور = بازتابش
 انفلورسانس = گل آذین
 انفیر مری = پرستارخانه
 انقلاب هوا = آشفتنکی
 انقلابی = آشوبی
 انکسار = شکست
 انگلی کوله = پنجه داران
 انگوله = سم داران
 انواوسل = کریانه
 اواوسفر = تخته
 اوتوفاژ = خود خوار
 اوتوماتیک = خودکار
 اور = تخمدان
 اوراژ = توفار
 اورودل = دمدار
 اوردونه = رست
 اوردر = راسته

باروگراف = فشار تکار
 بارومتر = هواسنج
 بازات = سیاه سنگ
 باس فرکانس = کم بسامد
 باسن = آبگیر
 باشبولاق = سرچشمه
 باشماق = باش
 باصره = بینائی
 بالانس = تراز
 بالانسه = تراز کردن
 بالکن = پالکانه
 باندردل = نوارچسب
 بانك = بانک
 بانکروتیر = ورشکست
 بانکروت = ورشکستگی
 بانکیه = بانکدار
 بانگلو = بانکی
 بایع = فروشنده
 بجا آوردن و اخواست = واخواستن
 بحر پیما = دریانورد
 بحری = دریائی
 بحریان = دریائیان
 بخار = دمه
 بخار آب = مه
 بدن = تنه
 بر از مدفوع = بیخال
 براق = درخشان
 براکتیه = برکه
 برجستگی روی پوست = واروک
 برسپها و جستجوهای علمی = پژوهش
 برک کوچک = برکچه
 بروین = ریزبار
 بروش = سیخ
 بزاق = خدو
 بشکل فیخ = نخوار
 بشیوسقه = پنج بیکر
 بطون دماغی = شکمچه های مغز
 بصل النخاع = بیاز مغز
 بعد = دوری
 بکار انداختن = براه انداختن
 بکی = سیخک
 بلد = شهر
 بلدییه = شهرداری
 بلعوم = گلوگاه
 بمباردمان = بمباران
 بندر جز = بندرگز
 بند کوچک انگشت = بندک
 بنی طرف = دشت میشان
 بوین = بیچک
 بورله = آکنه
 به = سه
 بول = پیشاب
 بولب = سوخ

باروگراف = فشار تکار
 بارومتر = هواسنج
 بازات = سیاه سنگ
 باس فرکانس = کم بسامد
 باسن = آبگیر
 باشبولاق = سرچشمه
 باشماق = باش
 باصره = بینائی
 بالانس = تراز
 بالانسه = تراز کردن
 بالکن = پالکانه
 باندردل = نوارچسب
 بانك = بانک
 بانکروتیر = ورشکست
 بانکروت = ورشکستگی
 بانکیه = بانکدار
 بانگلو = بانکی
 بایع = فروشنده
 بجا آوردن و اخواست = واخواستن
 بحر پیما = دریانورد
 بحری = دریائی
 بحریان = دریائیان
 بخار = دمه
 بخار آب = مه
 بدن = تنه
 بر از مدفوع = بیخال
 براق = درخشان

پیر = برابر
 پراکنده شدن هاگ = هاگک فشان
 پر آوی = پیش آکھی
 پرسنل = کارکنان
 پرفوی = بیش برک
 پرگرام = برنامه
 پرلومین = برداشت
 پرتو برانس = بل مغز
 پروتست = آغازیان
 پرودوکتیف = بار آور
 پروفیروئید = سماک نما
 پروفیلاکسی = بیش گیری
 پرونوستیک = بیش بینی
 پرهای بزرگ پرندگمان = شهیر
 پریز = کبرک
 پرینه = میانین
 پریود = دوره
 پست امدادی = تیمارگاه - یاریگاه
 پست صحتی امدادی مدارس =
 شفا خانه
 پسیکومتري = روان نکاری
 پلاسه = بیبر
 پلافن = آسمانه
 پلان = کرده
 پلانٹیگراد = کفروان
 پلی = چین
 پلی آن اوانتای = چین بادبزی

بیابان صاف = هامون
 بیپد = دو دستان
 بی ضرر = بی آزار
 بیطار = دامیرشک
 بیعانه = بیش بها
 بیع و مبیاعه و بیع و شری = خرید
 و فروش

بی قاعده = ناهنجار
 بیبلیو تک = کتابخانه
 بیبلیوگراف = کتابشناس
 بیلان = ترازنامه
 بیهمتالیسم = دولزی

پ

پابول = بتک
 پایی = بت
 پاتروی = کشتی
 پادزهر = پازهر
 پارکه = داد سرا
 پاساژ = تیمچه
 پاساسیون = بدقتر بردن
 پاکیدرم = ستبربوستان
 پالتونوئزی = دیرین شناسی
 پت = کرک
 پتال = کلبرک
 پدونکول = پایک

تأخیر = دیرکرد
 تأدیبه = پرداخت
 تار = پارسنگ
 تاريف = تعرفه
 تالوفیت = ريسه داران
 تامپت = تندباد
 تأمینات = آگامی
 تأمین عبور و مرور = راهنمایی و
 رانندگی
 تبریک = شادباش
 تپه سیف = تپه سفید
 تجارت = بازرگانی
 تجدید کردن = نوکردن
 تجربه = آزمایش
 تجربه کننده = آزماينده
 تجسس = پژوهش
 تحتانی = زیرین
 تحت البحری = زیردریائی
 تحقیق - تحقیقات = رسیدگی - بازرجونی
 تذکره = گذرنامه
 ترابی - صلصالی = رستی
 تراکیت = زبره سنگ
 تراک سنک = شکاف
 ترانزیت = ترانزیت
 تربیت = پرورش
 تریپل = اژدر
 تریپور = اژدر افکن

پلی دروا = چین راست
 پلی دژته = چین افکنده
 پلی دورسه = چین واربخته
 پلی رانورسه = چین برکشته
 پلیس مخفی = کارآگاه
 پلیسهمان = چین خوردگی
 پلی فای = چین کسيخته
 پلی گوشه = چین خوابیده
 پنانتی = تاوان
 پنانتی آری = تاوانگاه
 پنس = کبره
 پورسان = درصد
 پوزه = زفر
 پول سیاه = پشیز
 پولینیزاسیون = کرد افشانی
 پیست = تاختگاه
 پیستیل = مادگی
 پیشه نمودن کارهای دستی =

دست ورزی

پیشیک محله = وشمگیر

پیکسید = مجری

پیلیه آنتریور = چین پیشین

پیلیه پوسترپور = چین پسین

ت

تائر = تماشاخانه

تایین = ناوی

تقاعد = بازنشستگی
 تقسیمات صد قسمتی = سده بندی
 تقسیمات ماتی = سده بند
 تقسیم کردن = بخش کردن
 تقلب = دغلی
 تقنینیه = قانون گذاری
 تقویم = ارزیابی - برآورد
 تقویم کردن = برآورد کردن
 تکاملو = تبکان
 تلافیف دماغی = شکنجهای مغز
 تلقیح واکسن = مایه کوبی
 تلگراف لوکس = ویژه (تلگراف)
 تله زنج = تله زنگ
 تمایل = کرایش
 تمبر = تبر
 توبر کول = تکه
 توربیون = کردباد
 توزیع = پخش
 توقف = در تجارت = درماندگی
 توقیف = باز داشت
 توقیف شده = باز داشته
 توقیف شخص = دستگیر کردن
 توقیفگاه = بازداشتگاه
 توکسین = زهرآبه
 تهاثر = پایابای
 تبکان تپه = تکاب

تر قوه = چنبر
 ترن داتری ساز = اراده
 ترومپ = دیوباد
 تریود = سه راه
 تساوی = برابری
 تشریح علمی = کالبد شناسی
 تهریح عملی = کالبد شکافی
 تشعشع = تابش
 تشعشی = تابشی
 تشکیلات = سازمان
 تشویه شده = برشته
 تصاعد = فرایازی
 تصفیه = پالایش - واریرختن
 تصفیه کردن = پالودن
 تصویر = تکار - تکاره
 تعاون بلدی = دستگیری
 تعلیم و تربیت = آموزش و پرورش
 تعهدنامه = بیمان نامه
 تعیین کردن عمق = کمانه زدن
 تفاضل = مانده
 تفتیش = بازرسی
 تفرق = پراکنش
 تفریق = کاهش
 تفریق کردن = کاستن
 تقارب = مکرانی
 تقاطع = برخورد

ث

جهاز = دستکاه
 جهاز حجر کھ = دستکاه جنبش
 جهاز ناهیه = دستکاه رویش
 جهت = راستا - سو

ثابت = پایا
 ثقل = سنگینی - کرانی
 ثنایا = پیشین

چ

چاپار = بیک
 چاغر لو = چاغر
 چک = چک
 چک باره = چک بسته

ح

حاج علینقی = مازیار
 حاجی لُر = دشت مینو
 حادثه = پیش آمد
 حافظه = یاد
 حاکم = فرماندار
 حبابچه های ریوی = خانه‌های نشش
 حجار = سنگتراش
 حجر = سنگ
 حجم = کنج
 حجیم = کنجا
 حرکت = جنبش
 حرکت مبطئه = جنبش درنگی
 حرکت متشابه = جنبش یکسان

ج

جاذبه = ربایش
 جامد = دج
 جانبی = پهلوئی
 جایگاه پاس = پاسگاه
 جذب = ربایش
 جذب مایع = آشام
 جذر = ریشه
 جراحت = زخم
 جرم = بزه
 جرم = غند
 جریان = گردش
 جزائی = کیفری
 جسد = لاشه
 جعبه = صندوق
 جغتو چای = زربنه رود
 جمجمه = کاسه سر
 جمع = افزایش
 جواز = دستور
 جوانه زدن = تندیدن
 جوانه و نطفه = تنده

حیوانات بری = جانوران خاکزری

حیوانات نقوعیه = نیرویان

خ

خارج قسمت = بهر

خارج قسمت تنفسی = زیست بهر

خارجی = بیرونی

خاصره = لگن

خالی = تهی

خیاز = نانوا

خیاز خانه = نانوا خانه

خبرویت = کارشناسی

ختم و خاتمه = پایان - انجام

خد = گونه

خزل آباد = خسرو آباد

خز علیه = خرم کوشک

خفاجیه = سوسن گرد

خمل = برز

د

دائن = بستانکار - طلبکار

داخلی = درونی

دادن پول = پرداختن

دارالایتام = پرورشگاه یتیمان

دارالرضاعه = شیرخوارگاه

دارالمجانین = تیمارستان

دارالعجزه = نوانخانه

حرکت = مسرعه - جنبش شتابی

حسن آباد = سیمن دشت

حسن آباد قاشق = آباد کوشک

حشمت آباد = رودک

حضرت عبدالعظیم = شهر ری

حفظ الصحه = بهداشت

حق الزحمه = دستمزد

حق الشرب = آب بها

حق العمل = کارمزد

حق القدم = یایمزد

حقه گل = کاسه

حکم = داور

حکم مشترک = سرداور

حکمیت = داور

حلق = کلو

حلقوی = زرفینی

حلقه = زرفین

حمام = گرمابه

حمیات بثوری = تبادانه ای

حزجره = خشک نای

حواله = برات

حوضچه = لکنچه

حویزه = هویزه

حی = زنده

حیات = زندگانی

حیات مخفی = زندگی نهانی

حیوانات بحری = جانوران آبرزی

دماوند = درخواست	داز = دازه
دموی = خونین	داکتیلوسکپی = انگشت نگاری
دندانهای ایاب = نبش	دانشکده صنعتی = هنر سرایه‌الی
دوا = دارو	دایره نظیف و تسطیح = رفت و
دواخانه = داروخانه	روب
دواساز = داروساز	دایره میاه = میرابی
دوافروش = داروفروش	دتریتیک = آواری
دوران = چرخه	دتکتور = آشکار ساز
دوران دم = گردش خون	دتکنه = آشکار ساختن
دوره کمون = دوره نهفتگی	دتکسیون = آشکار سازی
دوسیه = پرونده	درجه = زینه
دهیسان = شکوفا	دروازه = (درفوتبال) - هال
دهیسانس = شگفت	دروازه بان = (درفوتبال) هالبان
دیپتر = دوبالان	دروپ = شفت
دیپلم = گواهی نامه	دریچه مکبی = دریچه نای
دیرکسیون = راستا	دژکسیون = افکنه
دیرینگی = سابقه خدمت	دشارژ = مفاسا
دیزج خلیل = دیزه	دعوی = گفتگو
دیفره = دیر فرست	دفتر ارسال مراسلات = دفتر رسید
دیلووین = توفان زاد	دفتر اندیکا تور = دفتر نماینده
دین = بدمی	دفتر موعد = سر رسید نامه
دیوان عالی تمیر = دیوای داد رسی	دفع - پس زدن = واژش
کشور	دقیسیت = کمبود
دیویزیون = بخش	دقیله = رژه
دیود = دو راه	دقیله رفتن = رژه رفتن
دیورن = روزخیز	دگل = ستون
	دماغ اصغر = مخچه

راس = تواد
 رافال = رکباد
 رآکسیون = واکنش
 راننده کشتی = ناوبر
 رئیس الوزراء = نخست وزیر
 رئیس خزانه = خزانه دار
 رئیس سرویس در بیهارستان =
 سر بنز شک
 رئیس شهر بانی = شهر بان
 رئیس شهر داری = شهر دار
 رئیس کلانتری = کلانتر
 رئیس مباشرت و ملازومات =
 کار پرداز
 رباط = زردبی
 رباط کریم = شهر یار
 رباط گوزنک = دیدگاه
 ربح = بهره
 ربح مرکب = بهر مرکب
 ربع = چاریک
 رپر توار = فهرست
 رجل الذئب = پنجه گرگیان
 رجل سیاسی = مرد سیاسی
 رجوع = مراجعه = برگشت
 رحم = زهدان
 رحیم آباد = پرندک
 رد = واژدن
 ردسور = راست ساز

ذ

ذائقه = چشائی
 ذواربعة اضلاع = چار بر
 ذواربعة زوایا = چار گوشه
 ذوبان = کداز
 ذوجبتین = ۱- نرماده
 ۲- دورگ
 ذو حیات بودن = دوزیستی
 ذو حیاتین = دو زیست
 ذوققار = مهره داران
 ذوفلقتین = دو لپه
 ذوفلکه = تک لپه

ر

راس = تارک
 رأس القلب = نوک دل
 راسی رجلی = یابرسران
 رای = رای
 رباطه = بستگی
 راپل = یاد آوری
 راپورت = گزارش
 رادیکال = ریشکی
 رادیوسکپی = پرتو بینی
 رادیوگرافی = پرتو نگاری
 رادیولژی = پرتو شناسی
 رادیولژیست = پرتو شناس

ره دوشوسه = زیرخان

ره = یرتوه

رهین = کرو

رهینه = کروگان

ریزوپود = ریشه یائیان

ریستورن = بازگشت

ریستورنه = بازگرداندن

ریک ریز = شن

ریم = چرک

ز

زاویه = گوشه

زاویه منفرجه = گوشه باز

زبرین = فوقانی

زجاجی = شیشه ای

زرق = سوزن زدن

زفیر = بازدم

زنگی محله = زنگبان

زوج = جفت

زیارت = زیار

زیان = ضرر - نقصان

ژ

ژانر = جنس

ژورنال = روزنامه

ژکی کلوب = کانون سوارکاران

ژنرال قنسول = سرکنسول

رزرو = اندوخته

رژیم بیمار = دستور خوراک بیمار

رژیم غذایی = دستور خوراک

رساله دکتری = پایان نامه

رستپاکل = نهنج

رستپسه = رسید

رست = دریافتی

رسغ = خرد استخوان

رسوب رودخانه = لای

رسوب دریا = ته نشست

رسیدگی بدایت = رسیدگی نخستین

رسیدگی تمیزی = رسیدگی فرجامی

رضایت = خشودی

رطوبت = نم

رعد = تندر

رفلکس = بازتاب

رقابت = هچشمی

رقم = بیکر

رمانان = بازمان

رهمیز = داده

رولان = غلتان

رؤیت = دید

روات = غلتک

رولمان = غلت

رولو = غلته

روله = غلتیدن

رووکابل = برکت پذیر

ستون کوچک = ستونک

سجل = نام و نشان

سرباز نیروی دریائی = ناوی

سرتیپ شهر بانی = سرباس

سرجوخه دریائی = سرناوی

سرطان = چنگار

سرطانی = چنگاری

سرعت = تندى

سرگرد دریائی = ناخداسه

سرگرد شهر بانی = یاور

سرمونی = آئین

سرنگ = آب دزدک

سروان شهر بانی = سربر

سروان نیروی دریائی = ناوسروان

سروی کوچک = سرونگ

سرهنگ دریائی = ناخدا

سرهنگ شهر بانی = پاسبار

سریری = بالنی

سیسیل = بی بایه

سطح = رویه

سطح مستوی = هامن

سعیر = کدازه

سفالو تراکس = سرسینه

سکسیون = دسته

سکون = آرامش

سلاخ = سرلاد

سلاخ = (س ل ا خ) بوست کن

ژیور = بژ

ژوگلانده = کردوئبان

ژیروئت = بادنا

ژیزر = آب نشان

ژیگلور = سوخت پاش

س

سائیده شدن زمین = فرسودن

سابقه = پیشینه

سابلیز = ماسه زار

ساخلو = یادگان

ساحل = کناره

ساحل دریا = کرانه

ساحل رود = کنار

ساعد = ارش

سامعه = شنوائی

ساناتور یوم = آسایشگاه

سانکیسته = کیسه بستن

سانگی نولان = خون چکان

ساجبلاغ مگری = مهاباد

سئوال نامه = پرسش نما

سبر = کانش

سپال = کاس برگ

سپتیمیته = پلشتی

ستوان شهر بانی = رسد بان

ستوان نیروی دریائی = ناوبان

ستون فقرات = تیره پشت

سیکوستوم = کرددهانان

سیکلون = چرخباد

سیملیک = خرجین

سیملیکول = خرجینک

سیملیه = مزک داران

سیمیم = کرزن

سیمیم بیچی دوم = بیچش دوم

سیمیم بیچی نخستین = بیچش نخست

سیمینماتیک = جنبش شناسی

سینوسفال = سگساران

ش

شارژدافر = کاردار

شارع = راه

شامه = بویائی

شاهد = گواه

شبیبه = همانند

شخص ثالث = سوم کس

شروع وابتدا = آغاز

شریان = سرخ رگ

شری و اکتیاع = خرید - خریداری -

خریدن

شعبه = شاخه

شعبه قصبه الریه = نایزه

شعر = مو

شعریه = مونین

شغل = کار

سلانتره = کاواکان

سلحفاتان = سنگ پستان

سلول = یاخته

سلیمان کنندی = سلمان کند

سم = زهر

سم بیوز = همزیستی

سماق لو = سماق ده

سم شناسی = زهر شناسی

سن کلینال = ناودیس

سنگ چخماق = آتش زنه

سنگ سماق = سماک

سنگ لوح = پلمه

سنبله کوچک = سنبلک

سواد مصدق = رونوشت گواهی یافته

سوسپانسور = آویزه بند

سوسگر پیسیون = پذیره نویسی

سوش = کنده - سوبه

سولد = مانده

سویور = آلودگی

سه ضلعی = سه بر

سهیم = تیر

سیاح = جهانگرد

سیاحت = جهانگردی

سیادهن = تاکستان

سیتواسیون = وضع

سیلیسو = سلیسی

سی نوپتیک = منکار

صرفه جوئی = پس انداز
 صفت = رسته
 صفراء = زرداب
 صفة = پادگانه
 صلاحیت = شایستگی
 صالح = سازش
 صنعت ارتش = تخشائی ارتش
 صندوق بزرگ آهنی = گاو صندوق
 صورت جزء حساب = ریز حساب
 صورت کسر = برخه شمار

ض

ضباط = بایکان
 ضباطی = بایکانی
 ضخامت = ستبرای
 ضد سم = پازهر
 ضد عفونی = پلشت بر
 ضد عفونی شده = کند زدائی
 ضد عفونی کردن = کند زدائی
 ضد عفونی کننده = کندزدا
 ضرب کردن = زدن
 ضرس = دندان
 ضرب ارتفاع = بازده
 ضغطه = فشار
 ضفادغ = غوکان
 ضلع = دنده
 ضلع = پهلو

شفاهی = زبانی
 شفق = پگاه
 شفه = لب
 شمیز = پوشه
 شن بسیار نرم = ماسه
 شن درشت = ریک
 شوم = ماشوره
 شهاب ساقطه = نیزک
 شهادت = گواهی
 شهادت نامه = گواهی نامه

ص

صائم = روده تهی
 صاحب منصب شهربانی = پایور
 صادره = فرستاده
 صافی = پالایه
 صاعد = بالا رو
 صاعقه = آذرخش
 صالح = شایسته
 صالح آباد = اندیشک
 صاین قلعه = شاهین دژ
 صحت = درستی
 صحرا = بیابان
 صحیح = درست
 صحیه = بهداری
 صخره = خاره
 صدر = سینه

طناب صوتی = تار آوا

طواحن = دندان آسیا

طوفان = توفان

طول = درازا

طهران = تهران

ظ

ظهر = پشت

ظهر نویسی شده = پشت نویس

ع

عالم بائار عتیق = باستان شناس

عایدات = درآمد

عبادان = آبادان

عباس آباد = ورسک

عدد = شمار

عدیبه = دادکستری

عدیم الرأس = بی سران

عدیم الفلته - بی په

عراق = اراک

عرب اغلو = فرخ زاد

عرب انگ = پلنگ دژ

عرض = پهنا

عرض حال = دادخواست

عرضه = پیشنهاد

عرضی = نابجا

عروق شعریه = موی رگ

ضمیمه اعور = آپاندیس = آویزه

ضیاء = روشنی

ط

طاطائو چای = سبب رود

طالب آباد = بهرام

طالح = تاله

طاهر بوغدا = کندمان

طایفه = تیره

طب تجربی = پزشکی آزمایشی

طبع = چاپ

طبقات الارض = چینه شناسی

طبقه = رده

طبقه بندی = رده بندی

طبقه زمین - چینه = لایه

طب و طبابت = پزشکی

طیب = پزشک

طرفین تناسب = دوکرانه

طریق = راه

طریق علاج = درمان

طریق = روش

طریق عمل = روند

طفیلی = انگل

طفیلی شدن = انگلی

طفیلی شناس = انگل شناس

طفیلی شناسی = انگل شناسی

طلا = زر

عظم عصهص = استخوان دنبالچه
 عظم غده ای = استخوان نخودی
 عظم فخذ = استخوان ران
 عظم قحف = آمبانه
 عظم قص = جناغ سینه
 عظم قلابی = استخوان چنگکی
 عظم مصفات = استخوان پروبزی
 عظم وجنه = استخوان کونه ای
 عظم هلالی = استخوان کمائی
 عفونی = بلشت
 عقب = پاشنه
 عقم = سترونی
 عقیم = سترون
 عقیم کردن = سترون کردن
 عقیم کننده = سترون کننده
 عکس العمل = واکنش
 علائم مشخصه = نشانی
 علامت = نشانی
 علم الاحجار = سنگ شناسی
 علم بائثار عتیق = باستان شناسی
 عمارت عدلیه = کاخ دادگستری
 عمق = ژرفا
 عمل دلال = دلالتی
 عمل ضرب = بس شماری
 عمل ظهر نویسی = پشت نویسی
 عمل فرسودن = فرسایش
 عمل فصد = خون گیری

عریان البذور = بازدانکان
 عزم = کشتاور
 عشر = ده یک
 عشرات = دهگان
 عشره = دهه
 عصب = بی
 عصر - دور = روزگار
 عصر حجر جدید = نوسنگی
 عصر حجر قدیم = پارینه سنگی
 عصیر تصفیه نشده = شیر خام
 عضله = مایچه
 عضواداره = کارمند
 عضو بدن = اندام
 عظام الورك = استخوان تهیکاه
 عظام = استخوان
 عظم الكتف = استخوان شانه
 عظم تاسی = استخوان تاسی
 عظم جبهه ای = استخوان پیشانی
 عظم حرقفه = سرین
 عظم حنکی = استخوان کامی
 عظم خفاشی = استخوان شب پره ای
 عظم رسغ = استخوان کف دست
 عظم زورقی = استخوان ناوی
 عظم صدغی = استخوان کیج گاه
 عظم ظفیری = استخوان ناخن
 عظم عانیه = استخوان شرمگاه
 عظم عجز = استخوان خاجی

عمل وار یختن = واریز
 عمل واخواست = واخواهی
 عمله کشتی = جاشو
 عنق رحم = کلوی زهدان
 عنکبوتیه = تنندونی
 عوارض متفرقه = خرده باج
 عوض کننده قر اول = یاس بخش
 عهد = دوران
 عهد نامه = پیمان

ف

فاسیس = رخساره
 فاکتور = سیاهه
 فاکوسیت - هتروفاژ = ییکانه خوار
 فاکوسیتوز = ییکانه خواری
 فالسیفیکاسیون = دغل
 فتح میت = کالبد کشائی
 فتوس = جنین
 فته طاب = سفته
 فراکتور = شکستگی
 فر تیل = بارخیز
 فرکانس = بسامد
 فروکتیفی کاسیون = باردهی
 فروکتیور = میوه خوار
 فسخ = کسبختن
 فصاد = خون گیر
 فضولات = آخال
 فقرات ظهری = مهره های پشت
 فقرات عنقی = مهره های گردن
 فقرات قطنی = مهره های کمر
 فقره = مهره
 فک = آرواره

غ

غدد بزاقی = غده های خدو
 غدد تحت اسالی = غده زیر زبانی
 غدد نکفیه = غده بنا کوشی
 غده = دژییه
 غده تحت فکی = غده زیر آرواره
 غشاء القلب = برون شامه دل
 غشاء جنب = شامه شش
 غشاء درونی قلب = درون شامه دل
 غشاء دماغی = رویه مغز
 غشاء نازک = شامه
 غلاف برك یا گل = نیام
 غلاف عضلانی = نیام مایچه
 غلیان = جوش
 غواص = آب باز
 غیر ذوفقار = بی مهرگان
 غیر قابل علاج = بی درمان

قابل تأدیه = برداختنی
 قابل تجهیزات = بسیجی
 قابل زراعت = کشتی
 قابل قبول = پذیرفتنی
 قابل قسمت = بخش پذیر
 قابلیت رؤیت = پیداری
 قابلیت قسمت = بخش پذیری
 قابله = ماما
 قاجیان = کامیار
 قاسم آباد = آبرین
 قاشق = کوشک
 قاضی = دادرس
 قاضی آباد = باغ یک
 قامیشه = نیستان
 قان یوخمز = پناده
 قایق = کرجی
 قبله بولاغی = قبله چشمه
 قبول کردن = پذیرفتن
 قبول کننده = پذیرا
 قپلاتتو = کویلان ده
 قرائن و امارات = نشانی
 قراجه داغ = ارسباران
 قراغینی = سیه چشمه
 قراغز = زال
 قرانطینه = قرنطین
 قرحه = ریش
 قرحه دار = ریشناک

فك اسفل = آرواره زیرین
 فك اعلى = آرواره زیرین
 فكر = اندیشه
 فلاحه = کشاورزی
 فلاحیه = شادگان
 فلاژل = تازک
 فلش = تیر - خیز
 فلق = سفید دم
 فلوت = ناوگان
 فو تبال بصغحه (۹۳) رجوع شود
 فورامن = روزنه
 فورامینفر = روزن داران
 فوران = جهش
 فوزلاژ = ته
 فود و سرو = داس منز
 فولکلور = توده شناسی
 فومیکول = کودرست
 فیسور = تراک
 فیسی پد = سم شکافتگان
 فیش = برکه
 فیشیه = برکه دان
 فیلامان = رشته
 فیلون = رکه
 فیله = میله

ق

قائم مقام = جانشین

قلعه بلند = ابردز
 قلعه جقه = کلاچک
 قلعه سحر = بام دز
 قلیان = کلخیزان
 قمحدوه = استخوان پس سر
 قنسول = کنسول
 قوای بحری = نیروی دریاری
 قوتلو = کبودان
 قوجق = کوچک
 قورخانه = زرادخانه
 قوزک خارجی = غوزک بیرون
 قوزک داخلی = غوزک درون
 قوزاوعلیا = گلزار بالا
 قوس = کمان
 قوس و قزح = رنگین کمان
 قواون صاعد = قولون بالا رو
 قواون نازل = قولون پائین
 قوه = توان - نیرو
 قهقرائی = پس رو
 قیلون = کلانده
 قیم = سرپرست
 قیمت = بها
 قیمتی = گرانها
 قیومیت = سرپرستی

ک

کابینه = دفتر

قرص = کرده
 قرص = وام
 قرقره = غرغره
 قره بغده = سیاه کندم
 قره چر = سیاه چر
 قره چمن = سیاه چمن
 قره سو = سیاهاب
 قره غان = سیاه دشت
 قره غایه = سیاه پایه
 قره گل = سیاه گل
 قره ناو = سیاه ناو
 قریه عرب = پل دشت
 قزل اوزن = سفید رود
 قسط السنین = سالواره
 قسمت = یاره
 قسمت پهن برك = بهنك
 قشر = پوسته
 قشلاق = گرمسار
 قصاب = گوشت فروش
 قصبه الانف = استخوان تیغه ای
 قصبه الریه = نای
 قصبه ضغری = نازک نی
 قصبه کبری = درشت نی
 قطانجق = سبزه
 قطن = کمر
 قفسه = کنجه
 قفسه صدری = قفسه سینه

کرووازور = رزم نار	کاپیتال = سرمایه
کره سی = سبز کوه	کاپیتول = کلابرک
کریزالید = زربوست	کاتود = فرود
کریستالوگرافی = بلور شناسی	کاربوراتور = سوخت آما
کریزوتید = لاله و شان	کارپل = برچه
کسبه واصناف = پیشه وران	کارتی = چارپکی
کسب و حرفه = پیشه	کارتن = جزوه دان
کسر = برخه	کاسور = شکست
کسر متناوب = برخه دوری	کاغذ کربن = برکردان
کسیکه کارهای دستی میکند =	کافی = بسنده
دست ورز	کالی متر = گرما سنج
کسیه = صندوق دار	کالزیمه = بینه
کشتی تندرو = نبردناو	کانونیه = توپدار
کشتی جنگی = ناو	کبد = جگر
کشتی جنگی کوچک = ناوچه	کپسول = پوشینه
کشیک = نگاهبانی	کپی = رونوشت
کشیک چی = نگاهبان	کتاب = دفتر
کعب = ریشه سوم	کثیف = چکال
کفیل به معنی ضامن = پایندان	کحال = چشم پزشکی
کلاچ = چنگک	کدخدا = دهمدار
کاسی = آمکی	کرت = ستیغ
کلوب = باشگاه	گر جی بادی = کرو
کلورفیل = سبزینه	کرد محله = کردکوی
کله اپتر = نیام بالان	کرواس = جر
کلی = بسته	کروسیفر = چلیابیان
کلینیک = درمانگاه	کروسیفورم = خاجدیس
کمبا = رزم	کرونومتر = زمان سنج

کونتابل = حسابدار

کونتابلیته = حسابداری

کونئیفرم = استخوان میخی

کونسمان = بارنامه کشتی

کوورتور = پشت وانه

کیت = بهل

کی روپتر = بال دستان

کیست = کیسه

کیسه صفر = زهره

کیفیت = چونی

گ

گاردروب = جامه گاه

گاستروپود = شکم یائینان

گالیناسه = ماکیانان

گاموپتال = پیوسته کلبرگان

گانیان = پیش بر

گچ قره گلی = کج ساران

گذرگاه سیل = آبراهه

گراپ = خوشه

گرافیک = نمودار

گرامینه = کندمیان

گرانیت = خارا

گرانیتیک = خارائی

گرانیتوئید = خارانما

گرنیل = بستک

گروپ = گروه

گمبوستیبل = سوخت

گمیت = چندی

گمساریا = کلاتری

گمیسر سرحدی = کلاتر مرز

گمترات = قرارداد

گنتر فور = بازیبن

گنستاکل = بستو

گنفرانس = سخن رانی

گنفرانس دهنده = سخنران

گنیفر = نازیبان

گوئیراسه = زره دار

گوپول = پیاله

گوپولیفیر = پیاله داران

گوپون = برش

گوپیست = رونویس

گوئیکول = پوستک

گورای = مرجان

گورسپوندان = کارگزار

گورول = جام

گورون = دیهیم

گوریه = پوشاندن

گوگوریتاسه = کدوئیان

گولنور = کشت

گولو = بن

گولون = قولون

گومبوستیبل = سوزا

گومبوستی بیلیته = سوزائی

لوور = بوزك
 لیبیر = آبکش
 لیبرر = کتابفروش
 لیخن = گل سنگ
 لیف = رشته
 لیگامان = پیوند
 لیگول = زبانک
 لینیو = چوبی
 لینیکول = چوب رست
 لینیه = یروز

م

مانه = سده
 مائی = آبکین
 مات = سدگان
 مارسویو = کبسه داران
 مارکاژ = لشاب
 ماره = مانداب
 مازاد = فرونی
 ماساریقا = روده بند
 ماکروفاز = درشت خوار
 ماکزیموم = بیشینه
 مالاکوپتریژین = نرم بالکان
 مال الاجاره = اجاره بها
 مال التجاره = کالا
 مال امیر = اینده
 مالواسه = پنبیرکبان

گروهبان دریائی = مهناوی
 گروهبان شهربانی = سرباسبان
 گره = سنگ ماسه
 گلاند = غده
 گلیمان = لغزش
 گلین = کلشن
 گمش تپه = کومیشان
 گواهی نامه = پروانچه
 گوس = نیامک
 گیشه = باجه

ل

لاییه = لبدیسان
 لارو = کرمینه
 لازم = بایسته
 لاسی = کلاسه
 لاگون = مرداب
 لامسه = بساوانی
 لانتیسل = عدسک
 لانس تریبل = اژدر انداز
 لانکت = زبانه
 لایتغیر = ماندگار
 لقاح = کشتکیری
 لمس کردن = بساویدن - بسودن
 لوازم التحریر = نوشت افزار
 لوزه = بادامک
 لومباگو = کمر درد

متصل = پیوسته	مالیه = دارائی
متعادل = ترازمند	مامق سفلی = مامک پائین
متمقارب = ممرس - مکرای	مامق علیا = مامک بالا
متمقاعد = بازنشسته	مامور احصائیه = آمارگر
متمقلب = دغل	مامور اطفائیه = آتش نشان
متوسط و معتدل = میانه	مامور تأمینات = کارآگاه
متوسط و معتدل حسابی = میانگین	مامور تنظیف = رفت کر
متوالی = پیایی	مامورین سرحدی = مرزدار
متوفی = مرده	ماندیبول = زفره
مثانه = آبدان	مایع = آبکونه
مثانه کوچک = آبدانک	مباشرت و ملزومات = کار پردازی
مثلت = سه گوشه	مبداء = خاستگاه
مجازات = کیفر	مبنا = پایه
مجذور = توان دوم	مبیع = فروخته
مجرای بول = پیشاب راه	متانارس = استخوان کف پا
مجرای حالب = میزه نای	متامورفوز = دگر دیسی
ممجرب = آزموده	متبلور = بلور شده
ممجرم = بزه کار	متجدالزمان = یکزمان
ممجعول = ساختگی	متجدالمال = بخش نامه
ممجوع = روی هم	متخصص احصائیه = آمار شناس
مجوف = کاواک	متخصص در اصول تداوی =
محاسبات = حسابداری	درمان شناس
محاط کننده = فروگیر	متخصص در امراض بولی = میزه
محاکمه = دادرسی	شناس
محال علیه = برات گیر	مترشح = زهناک
محبس = زندان	متساوی الزمان = هم زمان
محترق = سوزان	متصاعد = فرایاز

مدعی العموم = دادستان
 مدعی خصوصی = تاوان خواه
 مدعی علیه = خواننده
 مدفوعات = پلیدی
 مدفوع شکل = بیخاله
 مدیان = میانه
 مدیون = بدهکار
 مر ابجه = بهره کاری
 مر اسله = نامه
 مر ربع مستطیل = راست گوشه
 مر تعش = لرزان
 مر ض = بیماری
 مر طوب = نناک
 مر کز ثقل = کرانیکه
 مر هونه = کروکان
 مری = سرخ نای
 مر یضخانه بلدی = بیمارستان شهر
 مساح = زمین پیمان
 مساعدده = پیش پرداخت
 مساوی = برابر
 مسبار = کمانه
 مستاجر = اجاره دار
 مستائف = پژوهش خواه
 مستائف علیه = پژوهش خواننده
 مستائف عنه = پژوهش خواسته
 مستحاث - فسیل = سنگواره
 مستحفظ مجبیس = زندان بان

محبسه = مکنه
 محذب = کوژ
 محرق = سوز آور
 محرك بالفعل = انگیزه
 محفظه ریشه = کلامک
 محقق = بازجو
 محکمه = دادگاه
 محکمه استیناف = دادگاه استان
 محکمه بدایت = دادگاه شهرستان
 محکمه صلح = دادگاه بخش
 محلات شهر = برزن
 محل وضع حمل = زایشگاه
 محمره = خر مشهر
 محور = آسه
 محیط = پیرامون
 محیل = برات کش
 مخارج = هزینه
 مختوم = انجام یافته
 مختصات هندسی = همارا
 مخرج کسر = برخه نام
 مخفی التناسل = نهان زا
 مخفی التناسل و عائی = نهان زادان
 آوندی
 مدرسه = آموزشگاه
 مدرج ساختن = زینه بندی
 مدعابه = خواسته
 مدعه = خواهان

معادل = همچند
 معادله = همچندی
 معارف = فرهنگ
 معاف = بخشوده
 معالجه قبلی = پیش پاس
 معاون فنی = دستیار
 معبر = گذر
 معترض = واخواه
 معترض علیه = واخوانده
 معترض عنه = واخواسته
 معدل مقادیر = میانه
 معدن = کان
 معدن شناسی = کان شناسی
 معدنی = کانی
 معرفت الاحشاء = اندرونه شناسی
 معرفه الارض = زمین شناسی
 معرفه العروق = رک شناسی
 معرفه العضلات = مایچه شناسی
 معرفه المفاصل = بندشناسی
 معکوس = وارون
 معماری = ساختمان
 مفتاح = کلید
 مفتش = بازرس
 مفروق = کاسته
 مفروق منه = کاهش یاب
 مفصل بطور کلی = بند
 مقام و اشل و رتبه = پایه

مستخدم = خدمتگذار
 مستدعی تمیز = فرجام خواه
 مستدعی علیه تمیز = فرجام خوانده
 مستشار سفارت = رایزن
 مستقیم = راسته
 مستطوق = بازبرس
 مستور البذور = نهان دانگان
 مسکن = (مَسْكَن) آرامده
 مساخ = کشتارگاه
 مشاوره = رایزنی
 مشتری = خریدار
 مشرق = خاور
 مشروب = نوشابه
 مصادره = بازگیری
 مصمت = غنده
 مصونیت خارج المملکتی = برون
 مرزی
 مضروب = بس شمرده
 مضروب فیه = بس شمر
 مضغ کردن = جویدن
 مطالعه = بررسی
 مطب = بزشکخانه
 مطبوعه = چاپخانه
 معاء اعور = روده کور
 معاء دقاق = روده باریک
 معاء غلاط = روده فراخ
 معاء مستقیم = روده راست

مواین فرکانس = مبات بسامد
 مویلیزاسیون = بسج
 موت = مرک
 موجر = اجاره ده
 موجوداتی که چندیاخته دارند =
 پریاخته
 مور تینانالیته = مرده زادی
 موزه = موزه
 موس = خزه
 موعده = سررسید
 مولد = زایا
 مو اودمرده بدنیا آمده = مرده زاد
 مومفیکاسیون = مومیاکاری
 مونوسلوئر = تک یاخته
 مهر - صدق = کابین
 میانج = میانه
 میدان اسب دوانی = اسپرینس
 میدان چای = مهران رود
 میراب = آبیار
 میزان الارققاع = فرازیاب
 میزان الاستماع = شنید آزما
 میزان الانفس تر سیمی = دم نگار
 میزان الحجم = کنج نگار
 میزان الرطوبه = نم سنج
 میزان الریاح = باد سنج
 میزان السمع = شنید سنج
 میزان الشم = بوایی سنج

مقاوله نامه = پیوند نامه
 مقدار = اندازه
 مقر = خستو
 مقسوم = بخشی
 مقسوم عالیه = بخشایاب
 مقطوع = برش
 مقهر = کاو
 مقوم = ارزیاب
 مکعب = توان سوم
 ملاح = ملوان
 ملازه = زبان کوچک
 ملاح = نمک
 مهرض = بیماری زا
 مهیز عنه = فرجام خواسته
 ممیزی = بازدید - واریسی
 منبجه = برآیند
 منحنی = خم
 منهور = شوشه
 منصف الزاویه = نیمساز
 منطق = کویا
 منفصل الطاس = جدا کلبرکان
 منفعت = سود
 منقلب = آشفته
 منکر = ناخستو
 مؤسسه = بنگاه
 موازیسور = کفک
 مواید = زاد

نخاع = مغز تیره
 نخ عمامه = نخ گروهه
 نر مال = بهنجار
 نریتمیک = پایابی
 نرف الدم = خونروی
 نسج = بافت
 نسج شناس = بافت شناس
 نسیه = پسادست
 نصب = گماشتن
 نظامنامه = آئین نامه
 نظهیه = شهربانی
 نفع خالص = سود ویژه
 نفع غیر خالص = سود ناویزه
 نفع و ضرر = سود و زیان
 نقض = شکستن
 نقلیه = بارکشی
 نقلیه بطی السیر = بارکشی کند
 نقلیه سریع السیر = بارکشی تند
 نکاح - ازدواج = زناشویی
 نکتار = نوش
 نکتاریفر = نوشاور
 نکتر = نوش جای
 نکتورن - شب خیز - شبانه
 نکروفور = لاشه خوار
 نگاهبانی = پاس
 نمره = شماره
 نمف = پردگی
 نمو = رویش

میزان الضغطه = فشار سنج
 میزان القوه = نیرو سنج
 میزان انار = آذرسنج
 میزان الذبض ترسیمی = نبض نگار
 میکروسکوپ = ریزبین
 میکرویولتری = میکرب شناسی
 میکروبیولژیست = میکرب شناس
 میگروگرافی = خرد نگاری
 میکروفاز = ریزخوار
 میکرولیتیک = ریزدانه
 مینوت = یسنویس
 میوه خشک باز نشونده = ناشکوفه
 مین - مین

ن

ناناتوار = شنائی
 ناحیه = بخش
 ناخن کوچک = ناخنک
 نازل = یائین رو
 نامی - نمو کننده = رویا
 نایب سفارت = دبیر
 نبات = گیاه
 نبولوزیته = ابر آلودگی
 نتیجه ارزیابی = ارزیافت
 نجار = درودگر
 نحف آباد = نامد

وان توربولان = باد آشوبناك
وانتريكول = شكه
وانلامير = باد تيفه وار
واتر = زه
وجود = مستی
وديهه = سيرده
وديهه دهندنه = سپارنده
وديهه گندااشتن = سپردن
ورسان = آبريز
ورق = برگ
ورقة حكيميه = دادنامه
ورقة ولادت = زايچه
ورقة هويت = شناسنامه
ورملا = مهر
ورود - دخول = در آمد
وريد = سپاه رك
وريف اجوف اعلى = بزرگ سپاه
 رك زيرين
وريد اجوف اسفل = بزرگ سپاه
 رك زيرين
وريفيكاسيون = رسيدگي
وزارت تجارت = وزارت بازرگاني
وزارت داخله = وزارت كشور
وزارت صناعت = وزارت پيشه و هنر
وزارت طرق = وزارت راه
وزارت عدليه = وزارت دادگستري
وزارت ماليه = وزارت دارائي

نوت دودبى = يادداشت پرداخت
نوت دوكردى = يادداشت دريافت
نوتريسيون = خورد
نورپتر = برگ بالان
نورم = هنجار
نوسان كنده = نوان
نوع = گونه
نوكتيلوك = شب تابان
نوكتنول = هستويه
نهار خوران = نام آوران
نيمرخ علم النفس = ناي روان

و

وات متر = وات سنج
واحد = يکه
وارد - وارده = رسيد
واريته = جور
واز = لجن
واکسن = مایه
واکسن زدن = مایه زنی
والابل = ارزنده
والور = ارزش
والوول تريکوسپيد = دريچه سه لختی
والوول سيگه و نيد = دريچه سینی
والوول ميترال = دريچه دو لختی
والی = استاندار

هجوم = تاخت
 هر طبقه از زمین - هر طبقه از
 ساختمان = آشکوب
 هر يك از قسمتهای شهرستان =

بخش

هضم = گوارش
 هلاکو = مرزند
 هایس = پیچه
 همپتر = نیم بالان
 همیسفر سر برال = نیمکره منفر
 هوبان = مهار
 هودوگراف = شتاب نما
 هوسپیس = خسته خانه
 هومور = کش
 هیئت قراولی = پاسداران
 هیمنوپتر = پرده بالان
 هیوتید = استخوان لامی

ی

بار احمدزائی = شهنواز
 یاری کننده = دستیار
 یام - پیام
 یراق وزین اسب = ستام
 یورقل = یارکل
 یومیه = روزانه

وزارت معارف = وزارت فرهنگ

وزله = سنگ

وسائل تجهیزات = ساز و برگ

وسط = میان

وسطین = دو میان

وسعت = پهنه

وصول = دریافت

وضع حمل = زایمان

وعاء = آوند

وعائی = آوندی

وعاء لثاوی = سیدرک

وکتور = بردار

وکیل عمومی = دادیار

ولایت = شهرستان

ولنمتر = ولت سنج

ویرمان - برکردان

ویزا = روادید

ویس قنصول = کنسولبار

ویویبار = بچه زرا

ه

هالو = هاله

هت فرکانس = پربسامد

